

فهرست مطالب

مصاحبه با اتحاد ضد فاشیسم در خصوص تحولات اخیر ایران و جایگاه نیروهای چپ در آن 2

هوش گله ای: آنتونیو نگری . مایکل هارت 6

درباره وضعیت موجود و امکان انقلاب: میثم صامت 8

مردم، نمایندگان و نخبه ها: محمود پ 10

درباره ی اتحاد: م. جامی 11

کمیته های مخفی کارخانه ها و موسسات 12

علیه امپریالیسم رسانه ای و نئولیبرالیسم سایبر: امیر محسن محمدی 16

توصیف کلنی های جدید التاسیس کمونیستی که هنوز موجودند: فریدریش انگلس 21

مصاحبه با دو فعال دانشجویی کمونیست، پریسا نصرآبادی و امیر محسن محمدی در خصوص

وضعیت کمونیسم در خاور میانه و چگونگی و امکان پیروزی آن در شرایط کنونی 30

خطاب به کوتوله های فلسفه: عابد رضایی 34

<http://goftemanchap.blogspot.com>

Gofteman.chap@gmail.com

نشریه ی
گفتمان
چپ

شماره 3

مصاحبه با اتحاد ضد فاشیسم در خصوص تحولات

اخیر ایران و جایگاه نیروهای چپ در آن



بخش در این مفهوم وجود دارد. در اندیشه سیاسی این 30 سال با بحث های روشنفکری دوران اصلاحات روبرو بودیم که مردم و نهادهای مدنی را از معادلات خود خارج می کردند و به آن بها نمی دادند و در سیاست اقتصادی با تمام نقدشان به هاشمی رفسنجانی همان مدل اقتصادی را پیاده می کردند و در روی دیگر سکه با مفهوم پوپولیستی و عوام فریبانه ای از مردم که در نهایت به شکل "امت"، نشان داده می شود، روبرو بوده ایم. در هر دو مورد مردم به لغتی انتزاعی و ابزاری تنزل یافت و از آن سیاست زدایی شد. بعد از رویدادهای انتخابات از همان ابتدا تلاش فعالین سیاسی و تحلیل گران در همه ی سطوح، برای فهم دوباره ی این مردم کاملاً واضح بود. در واقع به نوعی همه ی ما جا خوردیم.

و اینجاست که از ابزاری که تحلیل مارکسیستی در اختیارمان می گذارد باید بیشترین استفاده را کرد: نیروهای طبقاتی. در باب حضور یا غیاب طبقه ی کارگر در اعتراضات بعد از انتخابات حرف های زیادی گفته شده که تعداد کمی از آنها واقع بینانه بوده اند. همانطور که می دانیم طبقه ی متوسط در ایران بسیار گسترده است و بخش اعظمی از آن در استخدام دولت است و از این نظر و همانطور که در طول تاریخ معاصر ما نشان داده می تواند نقش مهمی را در تغییرات اجتماعی بازی کند. همانطوری که در جنبش ملی شدن نفت و انقلاب سال پنجاه و هفت نشان داد. یک جرقه در انبار باروت اش ممکن است به بحرانی گسترده منجر شود.

همانطور که در انتخابات ریاست جمهوری این اتفاق افتاد. از طرف دیگر در حالی که بسیار تحریک پذیر است قابلیت انفعالی زیادی هم دارد. و اینجاست که تحلیل های رفورمیستی و لیبرالی توانایی دریافت آن را ندارند. آنان از درک این مسئله ناتوانند که نیروهای سیاسی صرفاً با تکیه بر مفهوم کلی مردم قادر به ایجاد تغییرات رادیکال نیستند. سیاست واقعی آنجاست که خود مردم - بعنوان زن، بعنوان کارگر، بعنوان سرمایه دار، بعنوان دانشجو، بعنوان کُرد و ... - وارد صحنه ی سیاست شوند و مطالبات واقعی و طبقاتی و البته فرهنگی خود را نمایندگی کنند. این شکاف بیش از آنکه شکافی طبقاتی بوده باشد شکاف میان خرده فرهنگ ها ی حاکم بود که هر دو طرف آن بیشتر در طبقه ی متوسط بودند.

گفتمان چپ: برگردیم به جایگاه طبقه ی کارگر و نقشی که در صحنه ی سیاسی بازی می کند

اتحاد ضد فاشیسم: این یک وضعیت است که طبقه ی کارگر و خرده بورژوازی سنتی پایینترین جایگاه اقتصادی را در جامعه دارند.

این مصاحبه توسط نشریه گفتمان چپ با اتحاد دانشجویان ضد فاشیسم ترتیب داده شده که پاسخ به این سوال ها به صورت جمعی صورت پذیرفته است

گفتمان چپ: تحلیل شما از رویدادها ی یک سال اخیر ایران چیست؟

اتحاد ضد فاشیسم: آنچه مشخص کننده ی اصلی جایگاه گروه ها و احزاب سیاسی مختلف در مبارزه ی سیاسی. کنونی ست، تحلیلی ست که از رویداد های سیاسی. یک سال گذشته به دست می دهند. و در واقع از همین جاست (تحلیل) که رویکرد مبارزاتی آنها شکل می گیرد. در ابتدا باید مسئله را به چند قسمت تقسیم کرد: یکی صورت مسئله که آنطور که باید مطرح نشده هیچوقت و دوم شیوه ی درست تحلیل و پاسخگویی به آن: آنچه به عنوان وقایع بعد از انتخابات از ش اسم برده می شود نه تنها ریشه در قبل از انتخابات دارد، بلکه، همانطور که از ادبیاتش پیداست، قدمتش به شکل گیری اندیشه ی سیاسی. مدرن در ایران برمی گردد: یعنی در عصر مشروطه. و شکل گیری و بیان خواست استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی. هرگونه طرح مسئله ای بدون در نظر گرفتن و ارجاع به آغازگاه تفکر سیاسی. مدرن در ایران به بیراهه خواهد رفت و از تحلیل درست. نیروهای عینی. درکار هم ناتوان خواهد بود.

اما می رسیم به نقطه ی اختلاف: مفهومی ترسناک هم برای حکومت و هم در نزد تحلیل گران. سیاسی: مردم! درباره مفهوم "مردم" باید گفت یکی از شاه کلیدهای ورود به بحث سیاست رهایی

گفتمان چپ: پس به عقیده ی شما دوران اصلاحات گذشته است

نسبت مستقیم با استراتژی اعتراضات این جنبش دارد ، استفاده کاملاً" کاربردی از شعارهای انقلاب 57 و استفاده از مناسبت های مشخص شده برای تظاهرات توسط حکومت ، این جنبش را در وضعیتی انفعالی قرار داد. از طرفی نامشخص بودن خواسته ها و اهداف این جنبش که در بین طرفداران آن مقبولیت داشته باشد ، منجر به فرهنگی کثرت گرا شد که به علت ریشه نداشتن در شرایط واقعی ایران و "یار شدن" هر کس از "ضم خود" در آن ، از عمق لازم برای ایجاد یک جریان فرهنگی برخوردار نبود. باید به یاد داشته باشیم خواسته ها در تحلیل نهایی خواسته هایی طبقاتی اند که

در زمینه ی اجتماعی - سیاسی خود نمایان می شوند. موسیقی های لوس آنجلسی ، فرهنگ هرزه گرای جوک گفتن "بالاترینی" ، تقلیل دادن و به روز کردن موسیقی های انقلابی دهه های گذشته و عدم جسارت لازم در سر دادن شعارهای ساختارشکنانه و یا خواست های صنفی خلاقیت را از گفتمان جنبش سبز گرفت. اگر چه باز هم فرهنگ تصویری نسبتاً" مناسبی از دل آن در غالب کاریکاتور (به خصوص شخص مانا نیستانی) شکل گرفت (جالب است که پس از انقلاب مشروطه و انتشار روزنامه ها و همچنین انقلاب 57 کاریکاتور به عنوان هنر اعتراضی از جانب هنرمندان تجسمی کشور واکنشی سریع نشان داده است). به هر شکل حتی می توان گفت که معترضین خود هم نمی دانند که چه چیز را نمی خواهند و این دقیقاً به این دلیل است که تصور روشنی از آنچه می خواهند



ندارند. شعارخواست جمهوری ایرانی واکنش در برابر جمهوری اسلامی است اما خود این شعار حامل هیچ معنای مشخص ایجابی نیست.

به هر شکل طرد رادیکال ها به عنوان افراط گرا و هوچی گر با تو جیه اعتدال و اصلاح و لزوم تفکر سیاسی! نه توان پیش روی را از جنبش گرفت. به این شکل ما هیچ گاه فرهنگ متناسبی برای پیش برد اهداف آزادی خواهانه خود ایجاد نخواهیم کرد. بازگشت به عقب برای ملتی که به قول عباس می لانی به مناسب ترین شرایط برای تجدد خود رسیده است منجر به سد یاست تردید و وقت کشی ! و یک بام و دو هوا منجر می شود. .

ما فکر می کنیم که میل به تغییر هنوز به طور گسترده در بین اکثریت مردم ایجاد نشده در واقع اکثریت ناراضی هستند اما هنوز فرهنگ اعتراض در آن ها ایجاد نشده. مسلماً" دم زدن از " آزادی بیان" در شرایطی که ایده و اندیشه ای در جامعه تزیق نشده و یا اجازه بروز پیدا نمی کند، شعاری صوری و فرمایشی ست. پس از

توده ها نشان داده شد. اما در عمل این فضای خالی بوجود آمده ما را هم مورد بازخواست قرار می دهد.

- نکته ی دیگری که باید در همینجا به آن اشاره کنیم رویکرد ی ست که اتحاد دانشجویان ضد فاشیسم به مسئله ی فرهنگی معاصر ایران دارد. به عقیده ی ما، جرقه ی نخستین انتخابات موجب برخورد شدید خرده فرهنگ های حاکم شد. این مسئله ی بسیار پیچیده ایست و نمی توان انتظار داشت که در اینجا به تمامی وجوه آن پرداخته شود. اما ما در این مورد اینطور جمع بندی می کنیم که جنبش اعتراضی مردم ایران که تحت عنوان جنبش سبز شناخته می شود هیچ گونه عنصر رهایی بخش فرهنگی با خود به همراه نداشت.

گفتمان چپ: می توانید کمی بیشتر توضیح دهید؟

اتحاد ضد فاشیسم: ببینید، جنبش سبز بر خلاف آنچه عنوان می شود در بساختن فرهنگی متفاوت که پایه های فکری خود را در جامعه گسترش دهد موفقیت چندانی نداشته است. و این معضل

بحران مشروعیت "جمهوری اسلامی" و خوابیدن شور اعتراضات هستند که فعالیت می کنند. اما بطور پراکنده و بی برنامه. خواست خیابانی، حالا زمان مناسبی است که روحی در کالبد هنر و فرهنگ شهری توده ها دمیده شود. آنچه باید ایجاد شود انقلاب آگاهیست و آنچه که موتور محرک تغییر مادیست جریان این آگاهی در بین توده ها از طریق سازوکار فرهنگی پیشرو است. در وهله اول باید دست از خود سانسوری کشید و در واقع مردم خودشان را آنگونه که هستند بشناسند ما احتیاج به خودشناسی جدیدی داریم و درکی معین از شرایط تاریخی و فرهنگی خودمان. گویی افراد در شرایط گذار خود را به گونه ای دیگر مورد بازسازی قرار می دهند و این بازسازی نیازمند ایجاد یک شرایط فرهنگی گسترده دارد. تظاهرات 25 خرداد با برهم زدن نظم سیاسی مسلط، با بر هم زدن نظم جا افتاده شهری، با یافتن مجدد بدن ها نه در خانه ها شود ولی از آنطرف شور مدرنیستی و تحلیل های کارآمد اقتصادی بلکه در خود خیابان منجر به

فعالیت خود رابه وبلاگ و ترجمه محدود کرده اند و طبیعتاً تئوری آنها در نبود کنش عملی عقیم و بی سرانجام است. این طبیعی است که در نبود آگاهی همه گیر از تفکر چپ لغات کلاسیک مارکسیستی توجه کسی را جلب نخواهد کرد. از طرفی نباید فراموش کرد بخش فعال تر در حوزه روشنفکری و اساتید



اعتماد به نفسی فوق العاده در بین معترضین شد این رخدادی بود که پس لرزه ها و یا "رد پایش" را باید پی گرفت و آنچه که از گذشته به آن الحاق می شود باید از بدنه آن جدا شود. هر گونه واکنشی که منجر به خوابیدن شور و بلوغ سیاسی ای شود که مردم را به دخالت مستقیم و بی واسطه در سیاست می کشاند حقیقتاً خائن به موج آزادی خواهی مردم ایران است

گفتمان چپ: اما برسیم به تحلیل شما از چپ

دانشگاهی با وجود میل به انعطاف و کار پژوهشی به دلیل فقدان حزب یا تشکیلات پیشرو و قرار گرفتن در جایگاه نمادین قدرت دانشگاهی بدل به دنباله روهای جریان اصلاح طلبی می شوند. و ستایش و حمایت را به حدی می رسانند که گویی از آنها تغذیه ایدئولوژیک و مالی می شوند. بنابراین نه تنها باید به سنت عوامانه که از اندیشه چپ شوروی به جا مانده پشت کرد بلکه جریان رسمی تر دانشگاهی و روشنفکری هم دردی از ما دعوا نخواهد کرد. چپ ایران اسیر دعوای تئوریک درونی و محفلیسم دانشجوپی است. فعالین چپ به ندرت زبانی مناسب برای برقراری رابطه با مردم ابداع کرده اند و از آن کمتر سعی در گسترش میدان تنگ حوزه روشنفکری خود داشته اند.

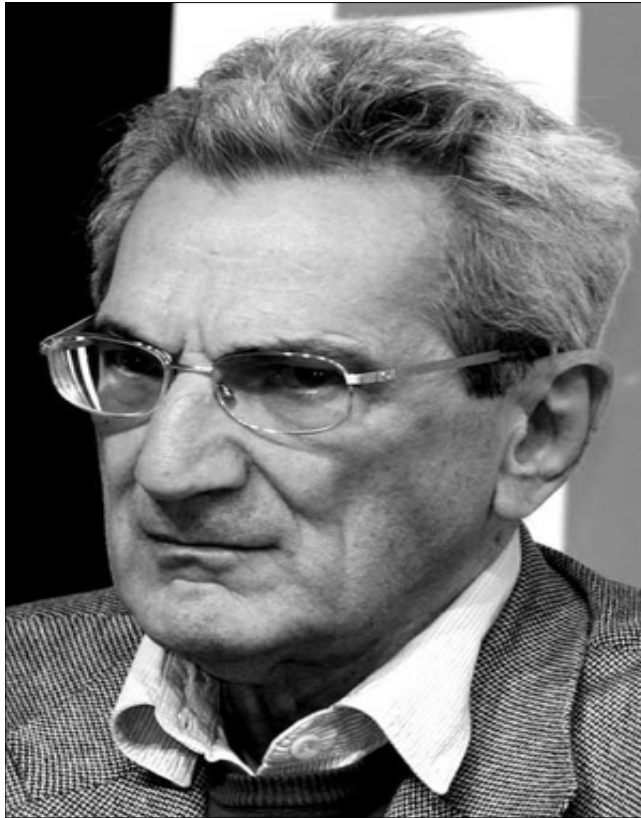
اتحاد ضد فاشیسم: در یک کلام می توان گفت که چپ باز هم طبق معمول نتوانست شرایط عینی را درست بفهمد و بازگو کند. این ضعفی عجیب است: از یک طرف در دیدگاه و نقد مارکسیستی ما بهترین و کاراترین ابزارها را برای تحلیل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه می بینیم و از طرف دیگر بدترین و بی ربط ترین تحلیل ها را می کنیم. چپ ایران نتوانست این شکاف بزرگ سیاسی را پیش بینی کند تا بتواند از آن در جهت تزریق آگاهی در جهت کنش رادیکال استفاده کند. چپ ایران امروزه در بیسوادی جدی ای گرفتار است. تحت هیچ عنوانی نمی توان از بیسوادی دفاع کرد.

گفتمان چپ: در اعتراضات اخیر زنان نقش پر رنگی ایفا کرده اند. آیا در صورت موفقیت احتمالی جنبش اعتراضی وضعیت زنان بهبود خواهد یافت و جا برای پیش برد خواسته های جنبش زنان

تکرار نامفهوم کتب مقدس. مارکس و لنین امروز هیچ دردی را دوا نمی کند. ما امروز نیاز به اندیشه داریم. به تحلیل. البته این را هم باید گفت که امروزه در ایران نیروهای چپ جوان بسیار خوبی

نوشته: آنتونیو نگری . مایکل هارت از کتاب انبوه خلق

ترجمه: رضا نجف زاده



اتحاد ضد فاشیسم: ما فکر می کنیم با تغییر وضعیت کنونی قطعاً فضای ایدئولوژیک حکومت ایران بازتر خواهد شد اما این به معنای کسب آزادی نیست. اتفاقاً در تاریخ جنبش های اجتماعی ما شاهد بوده ایم که با باز شدن فضا و قدرت گرفتن نیروهای اصلاح طلب شرایط استبدادی جای خود را به نوعی فضای پلیسی و جاسوسی داده است. فضایی مبهم که در آن تشخیص درست از نادرست بسیار دشوار بوده. در مورد زنان شرایط بسیار وخیم است. در گفتمان روزمره ی همین طبقه متوسط شهری مملو است از عناصر ارتجاعی و مرد سالارانه. وضع در شهرستان ها باز هم بدتر است و پیشرو ترینشان از نظر اعتراضات مردمی در مورد وضعیت زنان بسیار تاسف بار عمل کرده اند. در ضمن جامعه مرد سالار که در لوی دین در ایران حکومت می کند این فرهنگ را نه فقط از طریق تربیت مرد بلکه "تربیت زن" نیز بازتولید می کند. زنان خواهان قدرتی می شوند که مردان به آنان اعطا می کنند و برای حفظ آن وابسته به پایگاه قدرت یعنی مردان می شوند. در روی دیگر تولید آن تصویر مرد پسند و احساساتی از زن است که برای کار خانگی و مصرف تربیت می شود. حضور گسترده زنان در اعتراضات اخیر نشان خود آگاهی آنان نسبت به اختلاف و شکاف طبقاتی و فرهنگی با این حکومت است. اما عرصه مبارزه راستین نه فقط در خیابان بلکه با اهمیتی به همان میزان در کارخانه ها، ادارات، نهادهای مدنی، کانونهای دفاع از حقوق زنان و کودکان و دانشگاه هاست. زنان شدیداً نیازمند خلق هنر و فرهنگی زنانه، کار روزنامه نگاری، فعالیت های اجتماعی هستند. آنها نه تنها پیش روی خود با حکومتی زن ستیز و متحجر روبرو اند بلکه سدی از فرهنگ عوامانه که زن را تحقیر و کالایی در خدمت مرد می پندارد روبروی آنهاست. ما فکر می کنیم که روند حرکتی جنبش زنان در ایران دیگر به این نتیجه رسیده است که از نهادهای مردانه نمی توان امیدی داشت. وقت آن است که زن، زن بشود.

گفتمان چپ: و به عنوان سخن پایانی

اتحاد ضد فاشیسم: ما فکر می کنیم جریان چپ در ایران اگر کمی بجنبد و به خود بیاید و نیرو بگیرد و بایستد و مبارزه کند، می تواند و باید فضای انتقادی و ایدئولوژیکی درست را در حوزه های فکری و عملی جامعه زنده کند. ما تا تحقق کامل رویاهای خود به مبارزه ادامه می دهیم!

وقتی شبکه توزیع شده ای حمله می کند، به طرف دشمن خود هجوم می آورد: به نظر می رسد نیروهای مستقل بی شمار از تمام جهت ها به نقطه ای خاص یورش می آورند و سپس در محیط ناپدید می شوند. از چشم اندازی بیرونی، حمله ی شبکه ای به مثابه گله توصیف شده است، زیرا بی شکل به نظر می رسد. از آنجا که شبکه هیچ مرکزی برای تحمیل نطق ندارد، کسانی که صرفاً براساس مدل های سنتی می اندیشند، ممکن است تصور کنند که شبکه اصلاً هیچ سازمانی ندارد-فقط خود انگیختگی و آناشسی به چشم آنان می آید. حمله شبکه ای چیزی شبیه به گله ی پرندگان یا حشرات در فیلمی وحشتناک و انبوهی از مهاجمان بی مغز، ناشناخته، نامعین، نامرئی و غیر منتظره جلوه می کند. با وجود این، اگر به درون شبکه نگاه کنیم، می توانیم ببینیم که در واقع سازمان یافته، عقلانی و خلاق است. شبکه هوش گله ای دارد.

پژوهشگران اخیر هوش مصنوعی و روش های محاسباتی از



تشکیل شده است. این امر چندین لایه ی پیچیده تر را به مدل می افزاید. اعضای انبوه خلق به خاطر ارتباط و همکاری با یکدیگر، مجبور نیستند یکسان شوند و از خلاقیت خود چشم پوشی کنند. آنان از نظر نژاد، جنس، گرایش جنسی و غیره متفاوت باقی می مانند. بنا بر این، آن چه باید بشناسیم، هوش جمعی است که می تواند از ارتباط و همکاری این چندگانگی های متنوع به وجود آید.

شاید وقتی به پتانسیل عظیم این هوش گله ای پی ببریم، نهایتاً قادر شویم بفهمیم که چرا آرتور رمبو، شاعر فرانسوی، در سروده زیبایی خود برای کمون پاریس 1871، به طور مداوم کموناردهای انقلابی (2) را همچون حشرات تصور می کند. البته، تصور لشکریان دشمن به شکل حشرات نامعمول نیست. در واقع، امیل زولا با شرح وقایع سال پیشین در رمان تاریخی اش هزیمت ((گله های سیاه)) پروس

را که مواضع فرانسوی ها را در سدان در هم می شکنند، به مورچه های مهاجم شبیه می داند، ((ازدحام سیاه سیاه سربازان آلمانی)). به کار بردن این استعاره ی حشره در مورد گله های دشمن، در عین حال که ضعف و ناچیز بودن دشمن را بیان می کند. در شعر رمبو کموناردها از پاریس انقلابی شان در برابر نیروهای دولتی که از ورسای حمله می کردند، دفاع می کنند و همچون مورچه ها در اطراف شهر پرسه می زنند و سنگرهای شان نیز مثل تپه ی مورچه ها سرشار از جنب و جوش است. چرا رمبو کموناردهایی را که دوست دارد و تحسین می کند، به گله مورچه تشبیه می کند؟ اگر دقیق تر نگاه کنیم، می توانیم ببینیم که تمام شعر رمبو مملو از حشرات، به ویژه صدای حشرات، وزوز، ازدحام و غلغله است. یکی از خوانندگان، شعر ((موسیقی گله)) رمبو را ((ترانه است که هر موربانه تراکم فرومونی(1) به جا مانده از موربانه ها به تنهایی هوش بالایی ندارد، گله ی موربانه ها سیستم هوشمندی فاقد کنترل مرکزی را به وجود می آورد. هوش گله اساساً مبتنی بر ارتباط است. شناخت این رفتار گله ای به پژوهشگران هوش مصنوعی و روش های محاسباتی در نوشتن الگوریتم ها برای بهبود محاسبات حل مسئله کمک می کند. همچنین به جای استفاده از مدل های پردازش متمرکز و متعارف، می توان با استفاده از ساختمان گله ای کامپیوتر را برای پردازش سریع تر اطلاعات طراحی کرد.

مدل گله ای اجتماعات حیوانی عرضه کرده و این پژوهشگران بسط داده اند، بر این فرض مبتنی است که هر یک از عوامل با اجزای گله در عمل یکسان هستند و به طور واحد و جداگانه خلاقیت چندانی از خود ندارند. بر عکس، گله ای که در سازمان های سیاسی و شبکه ای جدید در حال ظهور است، از انبوه عوامل خلاق و متفاوت

مدل گله ای اجتماعات حیوانی عرضه کرده و این پژوهشگران بسط داده اند، بر این فرض مبتنی است که هر یک از عوامل با اجزای گله در عمل یکسان هستند و به طور واحد و جداگانه خلاقیت چندانی از خود ندارند. بر عکس، گله ای که در سازمان های سیاسی و شبکه ای جدید در حال ظهور است، از انبوه عوامل خلاق و متفاوت

مدل گله ای اجتماعات حیوانی عرضه کرده و این پژوهشگران بسط داده اند، بر این فرض مبتنی است که هر یک از عوامل با اجزای گله در عمل یکسان هستند و به طور واحد و جداگانه خلاقیت چندانی از خود ندارند. بر عکس، گله ای که در سازمان های سیاسی و شبکه ای جدید در حال ظهور است، از انبوه عوامل خلاق و متفاوت

• -----

1. در زیست شناسی به معنی واگرن؛ واگرن یا فرمون ماده ای شیمیایی است که برخی از جانوران برای جلب هم نوع خود ترشح می کند

2. کسانی که در کمون پاریس 1871 شرکت داشتند؛ کمونارد به معنی عضو جامعه اشتراکی است

درباره وضعیت موجود و امکان انقلاب

میثم صامت

اعمال شد اما این بار به بهانه بنیاد گرایی اسلامی و نوک حمله های هواپیماهای بدون سر نشین ! ، خاورمیانه بود . این وضعیت به بهانه خطر بنیاد گرایی تمام ارزش های انسانی (و قوانین حقوق بشری) را به تعلیق در آورد تا شخص حاکم (همان سازمان دول متحد و دولت آمریکا) تصمیمات جنایتکارانه خود را به راحتی به مرحله اجرا در آورد . با گذر زمان به ظاهر ما با پس لرزه های این سیاست جنگ طلبانه روبرویم اما به راحتی می توان این پس لرزه ها را با توجه به تهدید هسته ای ایران و وضعیت اسف بار عراق و افغانستان به "پیش لرزه های" یک زلزله مهیب تعبیر کرد .

2/ وضعیت استثنائی همان تعلیق قانون است ، در این وضعیت قانون چیزی نیست جز خشونت عریان شخص حاکم اما چیز دیگری نیز در این وضعیت بوجود

می آید و آن نظم مردمی است که و رای قانون قرار دارد ، اگر خون و جنایت به حد اعلی خود می رسد اما همزمان هسته فاشیستی دولت نیز آشکار می شود ، مردم در این وضعیت دیگر تکیه گاهی در جریان های رفرمیستی و اصلاح طلبانه ندارند ، نمی توانند به قانون چنگ ببندند و



و عقیمی می شود که نتیجتاً خصلت آفرینش گرایانه ، خلاق و "عملی" مبارزه سیاسی را به چند مفهوم کلاسیک تقلیل می دهد . اما موضوع حیاتی تنها این نیست که "بیاییم تمام سنت اندیشه چپ رادیکال را ، به نفع یک شیوه جدید کنار بگذاریم " نه ! بلکه مساله اینجاست که ما از "چه موضعی" و

با چه تفاوتی، که حاصل از شرایط انضمامی ماست از این سنت استفاده می کنیم. تحلیل امکان بروز کومونیزم در خاورمیانه خود پروژه ایست که نه در سطح دانش من است و نه در این مطلب مختصر می گنجد ، اما در این نوشته سعی می کنم توصیفات از شرایط امروز خودمان و چند صورت بندی برای برنامه مبارزاتی ارائه دهم . فرآیندی که خودم نه از دیدگاه یک ناظر بیرونی بلکه به عنوان یک وفادار به سنت اندیشه و مبارزه "چپ" از درون آن را بررسی می کنم.

1. شاید بتوان ادعا کرد اولین پیش فرض سیاست گذاری امروز دولت های بزرگ ؛ ورود به وضعیت استثنائی است ، ما دیگر در دنیای خوش و خرم بین دهه 70 تا 90 نیستیم. وضعیت امنیتی اعلام شده در زمان جنگ سرد پس از فروپاشی شوروی در وقفه ای حدوداً 30 ساله بادکنکی رنگین را باد کرد به نام "پایان تاریخ" که ترکیدنش همان شوک 11 سپتامبر بود . وضعیت امنیتی دوباره

بررسی می کنیم.

1. شاید بتوان ادعا کرد اولین پیش فرض سیاست گذاری امروز دولت های بزرگ ؛ ورود به وضعیت استثنائی است ، ما دیگر در دنیای خوش و خرم بین دهه 70 تا 90 نیستیم. وضعیت امنیتی اعلام شده در زمان جنگ سرد پس از فروپاشی شوروی در وقفه ای حدوداً 30 ساله بادکنکی رنگین را باد کرد به نام "پایان تاریخ" که ترکیدنش همان شوک 11 سپتامبر بود . وضعیت امنیتی دوباره

غرق شدن است به هر تکه چوبی چنگ می اندازد! بنیاد گرایی مرکزی و علل دیگر همه منجر به عدم بلوغ شیوه های تولید و در اسلامی به عنوان نیرویی مبارز و شهادت طلب ، ملی گرایی که نتیجه طبقه کارگر "برای خود" شده است ، از دیگر سو با کشف اتفاقاً يك پاسخ اشتباه است به يك سوال اشتباه ! و هویت گرایی نفت دولت مرکزی که خود را از فروش نفت باد می کرد سیستم پست مدرنی که تماما " شیوه ای وارداتی است برای کنترل هر چه بوروکراسی عظیمی به راه انداخت که بسیاری از مردمان در این بیشتر توده ها . ما شاهد ظهور حاکمان پوپولیستی هستیم که با شعار ملت و مذهب هم سیخ را می خواهند و هم کباب را ، مردم را در مقابل قدرت های خارجی بسیج می کنند برای چپاول بیشتر آنها ، بنابراین ابائی ندارند از باج دهی پنهان به همان قدرت خارجی ، از طرفی بنیادگرایی به شکل واضحی چیزی از آب درنیامده جز مکملی برای سرمایه داری جهانی ، نه فقط در عرصه تئوریک به عنوان مازاد سرمایه داری بلکه خیلی صریح تر سلاحی شده اند برای کشتار بیشتر مردم در کنار بمب ها و تسلیحات ناتو، ژست های اصلاح طلبانه ای مانند گفت گوی تمدن ها هم چیزی نیست جز روی دیگر سکه برخورد تمدن ها ، همانطور که برخورد تمدن ها وظیفه اش سرپوش گذاری بر شکاف ها و درگیری های طبقاتی و فرهنگی درون تمدن است ! گفت گوی تمدن های خاتمی نیز نوعی گفتمان ملی مذهبی است برای يك دست کردن تفاوت های قومی ، مذهبی و طبقاتی ایران ، يك دروغ و قبحانه !

4. با این حال رفقا! چه جای گلگه گی که در نبود چپ چیزی به بار نمی نشیند جز ارتجاع انواع "راست" ، امروزه مبارزه بین هژمونی راست و مقاومت چپ نیست ، بلکه جدال بر سر هژمونی راست و بحران ها و مازاد های همان راست است ! سرمایه داری با چپ درگیر نشده بلکه با خودش ، برای بقای خودش مبارزه می کند ! و این نهایت شی شدگی انسان و کالاوار شدن جهان است . به راستی که شب جهان فرارسیده و با تمام بار غمناکش باید گفت ما به پیشا تاریخ قدم گذاشته ایم .

5. چپ برای نوزائی خود باید سنتش را به شکلی دیگر تفسیر کند و تصاویر تاریخی خود را دوباره زنده کند ، در اینجا روی صحبت من با فعالان ایرانی و برای شرایط ویژه ایران است . سنت چپ ایرانی سالهاست که خود را با واژه کارگر و حزب پیشرو سرگرم کرده است . اما با کمال صراحت باید گفت این "کارگر" (به عنوان يك مفهوم جامعه شناختی) بدل به "پرولتر" (به معنای سوژه خودآگاه مبارزه) نشده است . و تعجبی هم ندارد. همانطور که

گوینو می گوید : "هیچ ملتی مانند ایرانیان لیاقت دلالتی را در بین ملل دنیا ندارند" در واقع شیوه تولید ایرانی در طول تاریخ از زور استبداد و مالیات و چپاول عقب مانده و ایرانیان را بدل به ملتی دلالت و "تاجر" نموده ، قرار گرفتن در بین راه های ارتباطی بزرگ مثل جاده ابریشم ، نبود شیوه تولید فنودالی ، پایدار نبودن حکومت

6. آیا بر این اساس ما نباید "حقیقت" را نه در طبقه کارگر و حزب پیشرو بلکه در جای دیگری بجوییم؟ این به معنای پشت کردن به سنت چپ رادیکال نیست ، به عنوان مثال این عبارات لنین که "توده ها به طبقه ها تقسیم می شوند، حزب ها بازنماینده طبقه ها هستند ، احزاب را رهبران اداره می کنند " مسلمان" کارائی خود را از دست داده بالعکس آنچه ما شدیداً باید بر آن تاکید کنیم همان سیاست و رای "دولت" در اندیشه لنین است ، تاکید لنین بر ابلهانه بودن تصور شکستن ساختار دولت از درون دولت به این حقیقت منتهی می شود که دموکراسی نیز شکلی از دولت است و از درون دموکراسی پارلمانی نمی توان دولت را از پا در آورد ؛ که نتیجه بی توجهی به این قاعده احزاب خنثی سوسیال دموکرات هستند. مارکس در اوج فعل و انفعالات بورژوازی بر روی همان خلا سیستم انگشت گذاشت یعنی پرولتر، به همین صورت کار ما مشخص کردن خلا سیستم فعلی است ، یعنی همان نقطه ای که باید بر اساس آن زیر بنای فکری و عملی يك تغییر بنیادین ایجاد شود

7. تغییر بنیادین یا همان انقلاب هدف جریان قانون مند تاریخ نیست ، تاریخ نظامی ندارد ، سرمایه داری می تواند قرن ها باقی بماند و با هر بحران درونی، خودش را دوباره سرپا نگه دارد ، انقلاب وقفه ای است در این جریان طبیعی امور ، انقلاب نتیجه "تصمیم راسخ" ما بر تغییر است و در این راه باید تصویر هایی را خلق کنیم ، ما

"احتیاج به يك سازوکار فرهنگی گسترده داریم همانطور که ملي گرائی از تصاویر و نمادهای تاریخی خود را اشباع می کند و سازوکاری هویتی را بر می سازد ، پراتیک انقلابی و فعالیت در محیط های عمومی شهری تصویری از شجاعت و عزم راسخ ماست، همانطور که بنیادگرایان این شجاعت را دارند ولي نه در راه زندگی بلکه در راه مرگ ! چپ با آفرینش ، انعطاف و خلاقیت همان نفس آزادی است که در مقابل هر نوع قانون اجابى ،کنترل و محافظت ایستادگی می کند .



8. نقطه آغازین این سیاست جدید نه انقلاب 57 است و نه تجربه شکست ها و سرکوب های گذشتگان ما ، بلکه دقیقا" از روز 25 خرداد سال 88 باید آغاز شود . اشتباه آنجا بود که مردم و رهبران سبز با تمام توان هر آنچه در گورهای فاسد مذهب و سازشکاری بود دوباره رو کردند و به خرداد 25 خرداد خیانت کردند. مشخصه اصلی آن روزها شکستن نظم مستقر شهر بود . هر مکانی کارکرد سابق خودش را از دست داده بود و این همه چیزی نبود جز شکستن سلطه دولت بر مردم ولو در طول چند روز ، هیچ عقیده غالب و معنا دهی در کار نبود از طرفی هیچ تفاوتی هم در کار نبود . هر کس می توانست سوژه 25 خرداد باشد ، آنچه بود ایجاد يك نظم جدا از ساحت قانون بود ، انسان های جدا افتاده در سلطه خانه و خانواده ، سرگردان در بین دم و دستگاه بوروکراسی دولتی ، اسپر روزمرگی و عادات ابلهانه همیشگی ،همدیگر را یافتند "در خیابان" آن هم با تمامیت قدرت جمعی خود. اما این به بهای از دست رفتن فردیت ، آزادی و شخصیت مستقل هر کس نبود بلکه آن جمعیت میلیونی "مجموعه ای" بود که توسط يك ابر ساختار مثل دولت ، "ساختار" نمی یافت . راهکار ما وفاداری به آن واقعه است و من فکر می کنم جز از طریق سنت چپ نمی توان به ان اندیشید و سرانجامی مناسب (انقلاب و جامعه ای آزاد و برابر) برای ان در نظر گرفت .

مردم، نمایندگان و نخبه ها محمودپ

تجدید بیعت با جای گاه ولایت مطلقه ی فقیه و تا کید بر پایبندی به قانون اساسی جمهوری اسلامی از جانب برخی سران اصلاحات یعنی به مفت فروختن خون های ریخته شده در راه آزادی و نیروی عظیم اعتراضی مردم؛ مردمی که در طول تاریخ شان بارها و بارها توسط مذهب و استبداد سرکوب شدند و استثمار شدند. در مبارزه علیه حکومت استبدادی مذهبی در حال فروپاشی و بویژه مبارزه علیه سویه ی امروزی آن یعنی بنیادگرایان فاشیست، شناخت مرزهای موجود میان نیروهای مخالف و پایگ اه مردمی آنها اهمیتی اساسی دارد . ما دانشجویان و مردم دیگر به خوبی آگاهیم که مسئله ی مهم، امروز دیگر شناخت اصلاحاتیان و همدستانشان در رسانه ها و مناصب حکومتی نیست بلکه مسئله ی مهم، امروز شناخت نقاط قوت و ضعف حکومتیان و چگونگی اعمال قدرت مردمی در جهت فروپاشی حکومت است. برای پیشبرد مبارزه ای رادیکال در شرایط کنونی مردم باید پایگاه های قدرت خود را در جامعه بشناسند و مرزها را از هم تفکیک کنند تا بتوانند قدرت جمعی و واقعی خود را موثر تر اعمال کنند . می توان پرسید :پایگاه اجتماعی طبقاتی نخبه گان (خواص) چیست ؟ نمایندگان واقعی مردم آیا همان مزدوران مجلسی اند یا دانشجویان

9. اگر انقلاب نوید چنین لحظاتی باشد آن زمان همیشه همچون رویایی در ذهن مردمان باقی خواهد ماند ، مرتجعین با عقل های سبک و سلیم بورژوائی با ریشخند مارا دین داران سکولار شده و متوهمان رویایی می نامند، در مقابل باید از چنین القابی استقبال کرد ! حقیقت و رویا به شکل عجیبی ساختاری معجزه گون دارند ، همانطور که پس از هر فاجعه طبیعی مذهبیون افراطی می گویند "آخر الزمان نزدیک است !!!" باید رویای انقلاب را چنان همه گیر کرد که پس از هر بحران دولتی همه به آخر الزمان سیستم موجود فکر کنند یعنی بگویند "انقلاب نزدیک است !!!"

مبارز و شهید؟

خطرناک تر است. به خصوص این که رویاهایش را هیچ گاه فراموش نکند. حق بیان خودش و خواسته هایش را به هیچ کس واگذار نکند و در پی یک تغییر بنیادین برای بهبود زندگی تمام انسان های رنج کشیده باشد. به همین صورت ما نه تنها در زندگی عادی خود با تمام مصائب و سرکوب ها "حل نمی شویم، بلکه خودمان را در دنیای خیالی رسانه های بزرگ نیز پنهان نمی کنیم. دنیایی که تماماً "در خدمت منافع قدرت های حکومتی و شرکت های بزرگ تجاریست و ما تجربه آن را در برابر خود به شکل "صداوسیماي" حکومتی شاهد هستیم..

رسانه ما نشریه، شب نامه، بیانیه، شعارنویسی بر دیوار و البته های درون آن بویژه بعد از کودتا عمق بیشتری پیدا کرده. و با توجه به بحران مشروعیت حکومت اسلامی که نتیجه ی سی سال سرکوب و استثمار است، پایه های رژیم تنها بر سلطه ی نظامی و سرکوب وسیع تر استوار است. با توجه به مطالب گفته شده در بالا در مرحله ی کنونی سازمان یابی گسترده نیروهای مردمی از پایین به شدت ضروری ست. چرا که تنها طریقه ی اعمال قدرت کاراست. و از افزایش هزینه های بیشتر در جبهه ی مردم جلوگیری می کند. این دیگر نه مبارزه ای از بالا و به رهبری نخبه گان رانتهی بلکه مبارزه ای از درون مردم و با رهبری مردم است. برای تقویت جبهه ی مردمی علیه حکومت استبدادی اسلامی هرکدام از ما می توانیم در دانشگاه، کارخانه، اداره و محل کار خود مشارکت کنیم. و در راه آزادی و برابری قدمی به پیش برداریم.

روای بزرگ ما انقلابی نیست که در آن قدرت توسط چند گروه متقلب دست به دست شود. بلکه انقلابیست که ابزار تولید و وسائل توزیع کالا و خدمات را از دست عده ای قلیل بیرون آورد و آن را به طور اشتراکی بین همه مردم تقسیم کند. دنیایی که در آن کار و تولید در خدمت آفرینش و خلاقیت است و نه سود، علم و دانش در خدمت سعادت بشریت است نه تکنولوژی برای کنترل جوامع، هنر آزاد و توسعه یافته است نه فرهنگی منزوی و کلیشه ای برای فخرفروشی و دلالی، کودکانمان در معرض مغزشویی مدارس دولتی قرار نمی گیرند و حقوق زنان با مردان تفاوتی ندارد... تلاش برای رسیدن به چنین جامعه ای طاققت فرسا و دشوار است و به هیچ روی از دالان اصلاحات نمی گذرد. مگر نه آنکه مسالمت آمیز ترین تجمع میلیونی اکنون با صدها "شهید" بدل به کینه ای عمیق از حکومت شده است؟ و مگر نه آنکه صدها نهاد حکومتی و امنیتی برای تخریب بنیان خواسته های ما وجود دارد؟ دولت سازوکار توسعه شهری را گسترش خواهد داد و به همین شکل کنترلش بر روی زندگی مردمان بیشتر خواهد شد. مترو شهری بزرگتر می شود اما در هنگام تظاهرات به راحتی ایستگاه ها تعطیل می شوند. هزاران طرح تلفنی با هزینه های بسیار بوسیله شرکت مخابرات اعلام می شود اما به راحتی در وقت اضطرار تمام ارتباطات قطع

نمایندگان واقعی مردم آیا همان مزدوران ولایت نفتی اند یا کارگرانی اند که در کارخانه ها و در طاقت فرساترین شرایط در حال کار اند؟ نمایندگان مردم آیا بعضی روشنفکران کبک صفت اند یا زنان و دختران سی سال استعمار و تحقیر شده؟ اما این شرایط کنونی چیست و اعمال قدرت این پایگاه ها چگونه است:

کارایی اقتصادی و سیاسی دولت ضعیف کودتا نارضایتی گسترده ای را در سطح جامعه گسترده است. از طرف دیگر شکاف گسترده ی درون حکومت در نتیجه ی خانه تکانی اقتصادی جریان های درون آن بویژه بعد از کودتا عمق بیشتری پیدا کرده. و با توجه به بحران مشروعیت حکومت اسلامی که نتیجه ی سی سال سرکوب و استثمار است، پایه های رژیم تنها بر سلطه ی نظامی و سرکوب وسیع تر استوار است. با توجه به مطالب گفته شده در بالا در مرحله ی کنونی سازمان یابی گسترده نیروهای مردمی از پایین به شدت ضروری ست. چرا که تنها طریقه ی اعمال قدرت کاراست. و از افزایش هزینه های بیشتر در جبهه ی مردم جلوگیری می کند. این دیگر نه مبارزه ای از بالا و به رهبری نخبه گان رانتهی بلکه مبارزه ای از درون مردم و با رهبری مردم است. برای تقویت جبهه ی مردمی علیه حکومت استبدادی اسلامی هرکدام از ما می توانیم در دانشگاه، کارخانه، اداره و محل کار خود مشارکت کنیم. و در راه آزادی و برابری قدمی به پیش برداریم.



درباره ی اتحاد

م. جامی

دنیای امروز تغییر واقعی را، اسطوره و خیال می پندارد و به جایش مارا در فیلم های هالیوودی در دنیای خیالات شگفت آور اسیر کرده است. تصاویری که باید "مریضی وحسرت" زندگی عادی ما را مرهم بگذارد. اما یک زخمی، موجودی به مراتب

می شوند. دوربین های سطح شهر که تا دیروز متخلفان را شناسایی می کرد اکنون چشم شیطان شده است برای شکار آزادی خواهان. این است نتیجه کنترل حکومت بر ابزار خدمات مثلا " اجتماعی ایک انقلاب حقیقی تمام این ها را به صاحبان اصلی اش یعنی ملیون ها کارگر و مهندس و متفکر باز می گرداند.

اتحاد حاصل جمع روح تفکر با روح عمل است تا به تشکلی بزرگ دست پیدا کند. تشکل های زیرزمینی قلب تپنده رویاهای جمعی ما و ساختمان انقلاب ناگزیر آینده اند.

سرمایه داری به نحوی سازمان یافته اند که طبقه سرمایه دار با کمک یک دستگاه اداری عظیم و دستگاه نظامی و ارتشی و حقوقی و پلیسی و امنیتی و قانونگذاری و قضایی و با به کار گرفتن از کارمندان و حقوق بگیران در سطوح و رده های مختلف، می تواند بر جامعه حکومت کند و سود و منافع کسب کند. به عبارت دیگر با این روش هاست که نظام سرمایه داری و حکومت ان ، اراده خود را به جامعه تحمیل می کند، یعنی دیکتاتوری طبقاتی خود را اعمال میکند، و به اصطلاح نظم. موجود را به همین روش حفظ می کند.

سرمایه داری انکار میکند که با این روش ها و به نام دموکراسی و آزادی ، خواست و اراده و منافع سرمایه داران را بر کل جامعه تحمیل میکند. این چیزی جز دیکتاتوری نیست. دیکتاتوری یک عده ی اقلیت بر اکثریت جامعه. این یعنی دیکتاتوری واقعی. دیکتاتوری سرمایه داری! سرمایه داری به همین دلیل و برای حفظ سلطه و منافع خود است که به آزادی های واقعی تن نمیدهد. این واقعیت را همه می دانند که حکومت های دیکتاتوری و سرمایه داری مانند جمهوری اسلامی با برقراری دیکتاتوری عربیان و واضح ، و گرفتن آزادی ها و حقوق اولیه و انسانی مردم ، کارگران را حتا از داشتن تشکل های صنفی مستقل و علنی محروم کرده است. دلیل این اقدام حکومت های سرمایه داری این است که اگر کارگران بتوانند متشکل شوند و با آگاهی و اتحاد و در قالب تشکل خودشان به شکلی سازمان یافته مبارزه کنند می توانند به حقوق و مطالبات خود دست پیدا کنند. اگر کارگران به حقوق خود بیشتر و بیشتر نزدیک شوند سرمایه داری در عوض از سودش کاسته میشود. سرمایه داری با کشیدن شیر ی جان کارگران به سود میرسد و به هیچ وجه دوست ندارد که از شدت این استثمار از کارگران کاسته شود. کارگران نیز با مبارزه سعی میکنند هر روز اوضاع معیشتی و صنفی و سیاسی خود را بهتر کنند. مبارزه طبقاتی کارگران با سرمایه داری و حکومت های دیکتاتوری آن تعطیل نمیشود. به همین دلیل هیچ رژیم سرکوبگر و دیکتاتوری سرمایه داری نمی تواند مبارزه طبقاتی را ممنوع اعلام کند. یعنی مبارزه طبقاتی را نه کسی می تواند ممنوع اعلام کند و نه این مبارزه ، تعطیل شدنی ست. به همین دلیل، بر خلاف تمام اقدامات سرکوبگرانه و عقب گرایانه ، مبارزه طبقه کارگر در طول تمام این سال ها، بدون وقفه ادامه داشته و شکل های بسیار متنوعی هم به خود گرفته است. هرچند که ممنوعیت ایجاد تشکل های علنی و مستقل کارگری، بر سطح متشکل شدن و آگاهی کارگران و تحقق مطالبات و اهداف آنها تأثیر منفی داشته است، اما ضرورت مبارزه طبقاتی ایجاب کرده است که کارگران برای پیشبرد مبارزه خود، تشکل های مخفی و نیمه علنی و حتا تشکل



کمیته های مخفی کارخانه ها و موسسات

برای اینکه بدانیم کمیته های مخفی در کارخانه ها و موسسات چرا و چگونه ، در شرایط کنونی میتواند به مبارزات ما کارگران کمک نماید باید بدانیم در چه جامعه ای زندگی میکنیم و چه کسانی دشمن طبقاتی ما هستند. نظام های عقب مانده ، استثمارگر و دیکتاتور. سرمایه داری به نحوی سازمان یافته اند که طبقه سرمایه دار با کمک یک دستگاه اداری عظیم و دستگاه نظامی و ارتشی و حقوقی و پلیسی و امنیتی و قانونگذاری و قضایی و با به کار گرفتن از کارمندان و حقوق بگیران در سطوح و رده های مختلف، می تواند بر جامعه حکومت کند و سود و منافع کسب کند. به عبارت دیگر با این روش هاست که نظام سرمایه داری و حکومت ان ، اراده خود را به جامعه تحمیل می کند، یعنی دیکتاتوری طبقاتی خود را اعمال میکند، و به اصطلاح نظم. موجود را به همین روش حفظ می کند.

برای اینکه بدانیم کمیته های مخفی در کارخانه ها و موسسات چرا و چگونه ، در شرایط کنونی میتواند به مبارزات ما کارگران کمک نماید باید بدانیم در چه جامعه ای زندگی میکنیم و چه کسانی دشمن طبقاتی ما هستند. نظام های عقب مانده ، استثمارگر و دیکتاتور.

های علنی، اما با پوشش های دیگر ایجاد کنند. از همین رو بعضی ، کارگران و پیشبرد هرگونه سیاست ضد کارگری، به تعطیل یکی از مناسب ترین شیوه ی تشکل کارگران را کمیته های مخفی کارخانه ها متوسل شوند و یا بحران سیاسی جامعه، نیاز به تحولات کارخانه اعلام نموده اند(ایجاد این کمیته ها در پیش از انقلاب تیر رادیکال را دیکته کند، کمیته های کارخانه کنترل تولید را در خلاصی بود بر پیکر کم جان حاکمیت سرمایه داری شاه) وهمچنان سرلوحه برنامه عمل خود قرار می دهند. در این وضعیت، همین تا به امروز شعار کمیته های مخفی کارخانه مطرح است. طرح کمیته ها با سرنگون شدن حکومت سرمایه داری و ایجاد موضوع کمیته های مخفی در کارخانه ها، موسسات و محل های سازماندهی های اجتماعی جدید در جامعه، وظیفه مدیریت کارگری کار، از دو جهت حائز اهمیت بوده و هست: اولاً : در شرایط را عهده دار می شوند. تجربه بین المللی جنبش کارگری نیز همین سرکوب و اختناق، کمیته های مخفی کارخانه، مناسب ترین شکل واقعیت را نشان می دهد. کمیته های کارخانه کارگران روسیه در تشکل برای سازماندهی و رهبری مبارزات کارگران در درون هر آغاز شکل گیری شان عمدتاً مطالبات اقتصادی را برنامه عمل خود کارخانه و مؤسسه محسوب می شوند. چونکه در شرایط سرکوب می دانستند. سپس به کنترل تولید روی آوردند و با کسب قدرت، دولت های دیکتاتوری سرمایه داری تشکل های کارگری را سیاسی توسط طبقه کارگر، خواهان برقراری مدیریت کارگری سرکوب میکند. ثانیاً: ویژگی منحصر به فرد کمیته های کارخانه ، شدند. در انگلستان و شوراهای کارگری ایتالیا نیز در موقعیت برعهده گرفتن وظائف صنفی و سیاسی کارگران و ارتقاء و بالا همچنین تحولی، کنترل کارگری را محور برنامه عمل خود قرار داده بردن. شیوه های مبارزه و تشکل های کارگری به شکل های عالی بودند. به این معنی که خود کارگران کنترل تولید ، و توضیح تر و کارگری تر. تشکل های طبقاتی کارگران است. در اینجا این محصولات را بر عهده بگیرند و از مدیریت و تولید و همه ی امور جنبه کمیته های کارخانه مسئله مورد بحث ما است. خصوصیت کلاً توسط خودشان انجام بگیرد. طبیعتاً به جای اینکه سودی به انعطاف پذیری و تغییر و تحول پذیری کمیته های کارخانه، این سرمایه دار برسد خود کارگران از حاصل دسترنج خودشان بهره امکان را به آنها می دهد که بر حسب شرایط مشخص، وظایف میبرند. با توجه به از هم گسیختگی و بحران اقتصادی جهان سرمایه مشخص صنفی یا سیاسی را برنامه عمل خود قرار دهند. این کمیته ها و منطبق با وظایف جدید، شکل های کاملاً نوینی به خود می بر این نکته تاکید داشت که اولین وظیفه کمیته های کارخانه، گیرند. یعنی این کمیته های مخفی کارخانه ها لزوم همیشه نباید به یک شیوه باشند. بسته به اینکه خواسته ها و مطالبات چه چیزهایی هستند و شرایط مبارزه و آگاهی کارگران و از طرفی شرایط سرکوب در چه حدی هست ، کمیته های مخفی کارخانه ها و موسسات روش مخصوص به انجا را انتخاب می کنند. در شرایطی که مبارزات کارگران هنوز بیشتر بر سر خواسته های صنفی و اقتصادی مانند: گرفتن دستمزد، افزایش دستمزد، حق بیمه و غیره است برنامه عمل کمیته نیز تلاش برای تحقق مطالبات صنفی و اقتصادی ست. در اینجا، کمیته های کارخانه از نظر وظایف، هم مرز با اتحادیه اند. در شرایط بحران های وخیم اقتصادی، کمیته های کارخانه وظایفی را در دستور کار قرار می دهند که معمولاً از عهده اتحادیه ها بر نمی آید. تجربه جهانی جنبش های کارگری نشان داده است که در چنین شرایطی، اگر سرمایه داران به هر دلیل می خواهند تعدادی از کارگران را اخراج کنند، کمیته کارخانه با هر گونه اخراج کلاً مخالفت می ورزد. اگر به هر دلیل، کارگرانی اخراج یا بلاتکلیف مانده اند، کمیته کارخانه به چیزی کمتر از پرداخت حقوق کامل کارگران اخراجی توسط سرمایه دار، رضایت نخواهد داد. اگر سرمایه داران برای درهم شکستن مبارزات

آگاهی دسته جمعی کارگران و بالا تر رفتن مبارزه ی آنها ، از دل موجودیت نکرده اند، بنابراین رژیم به سادگی نمی تواند به بهانه همین کمیته های مخفی کارگری ، شوراهای کارگری به عنوان تشکل و سازمان های قیام کارگران برای سرنگونی کامل حکومت در عین حال، چون در شرایط کنونی در ایران ، این کمیته ها ، سرمایه داری ایجاد میشوند. این شوراهای کارگری ، به عنوان وسیله ی حکومت مستقیم کارگران به کار خواهند رفت. حکومت جدیدی شکل میگیرد که دیگر یک دسته ی خاص سرمایه داری بر جامعه حکومت نمیکند بلکه خود کارگران حکومت را به دست میگیرند. کارگرانی که اکثریت جامعه هستند و تمام ثروت های مادی و معنوی جامعه را تولید میکنند. در جامعه ی جدید این کارگران هستند که به طور مستقیم از طریق شوراهای کارگری خود ، اعطاف پذیری کمیته ای کارخانه ست که همواره حرکت شان با حکومت را به دست میگیرند. کمیته های مخفی کارخانه می تواند با مبارزات توده های وسیع کارگر هماهنگ و منطبق است و این بالا تر رفتن سطح مبارزه کارگران تبذیرا ها شود و یا زمینه آن باشد. با این توضیحات روشن است که کمیته های کارخانه از آنجایی که یک تشکل غیرحزبی اند و بهتر از هر تشکلی در دسترس کارگران قرار دارند، دربر گیرنده عموم کارگران هستند. یعنی اینطور نیست که این یا آن کارگر به خاطر طرز فکرش نتواند عضوی از این کمیته ی مخفی کارخانه باشد. و عضویت کارگر در این کمیته ها ، مستقل از گرایشات سیاسی و حزبی اوست. هر چه این کمیته ها فراگیرتر باشند، یعنی تعداد بیشتری از کارگران در آن دخالت داشته باشند ، نتیجتاً این کمیته ها بهتر می توانند به وظیفه خود عمل کنند. طبیعی ست لازمه چنین امری که کمیته های کارخانه منتخب همه کارگران کارخانه باشند علنی بودن آنهاست. اما در ایران امروز، که سرکوب و اختناق حاکم است و رژیم می کوشد، هر تلاش کارگران را برای ایجاد تشکل های مستقل در نقطه خفه کند و فعالین و پیشروان جنبش کارگری را دستگیر و به زندان بیاندازد، اساساً کمیته کارخانه نمی تواند علنی باشد، بلکه تشکلی مخفی ست که از پیشروترین، آگاه ترین و فعال ترین کارگران که از اعتماد عمومی کارگران نیز برخوردارند، تشکیل می شود و به وظائف خود عمل می کند. در جریان مبارزه و بالا رفتن و ارتقاء روش ها و شکل های مبارزه طبقه کارگر است که این کمیته ها می توانند به سازمان های واقعا عمومی و توده ای طبقه کارگر تبدیل شوند. این کمیته ها لازم است تا فعالیت های خود را با دیگر کمیته های کارخانه ها هم آهنگ سازند و رابطه محکمی میان خود پدید آورند. وظیفه کمیته ها، سازماندهی و رهبری مبارزات عمومی و توده های کارگر کارخانه و کارگاه است. آنها در این مبارزات حضوری فعال دارند، بدون این که خود را به عنوان مرکز رسمی سازماندهی و رهبری مبارزات معرفی نمایند. از آنجایی که این کمیته ها به عنوان یک تشکل رسمی علنی اعلام

سرمایه داری سرنگون شود و خودش به جای آن بنشیند. کارگران تعدادی دیگر از کارگران وصل باشند. هر کدام از این افراد کمیته در مبارزات خود باید مطالبات خود را سرلوحه ی خود قرار دهند و وظیفه دارد تا خودش با یک تعداد از کارگران در ارتباط باشد. به توجّه به مطالبات خود و مبارزاتی که برای آن میکنند پیشروی این روش یک شبکه از کارگران درست میشود. هر نفر گزارش کنند. کارگران و شورا های کارگری فقط و فقط، برای رسیدن به نظرات حلقه ی خود را به کمیته اصلی میاورد تا بدانند نظرات مطالبات و منافع طبقاتی خودشان است که دست به قیام میزنند و کارگران چیست و آنها تا چه حد آمادگی برای مبارزه ی در دست حکومت سرمایه داری را سرنگون میکنند و خود کارگران به طور اقدام دارند. این افراد با آموزش ها به کارگران، آگاهی آنها را مستقیم حکومت را در دست میگیرند. اما کمیته های مخفی کارخانه افزایش میدهند. به این ترتیب بدون اینکه کارفرما یا دولت سرمایه ها و موسسات، چگونه شکل میگیرند؟ چگونه باید کار را آغاز داری بدانند این مبارزات از کجا اب میخورد تعداد بیشتر و بیشتری کرد؟ کمیته های مخفی با سر و صدا و با تعداد زیادی کارگر از کارگران با هماهنگی و به خاطر خواسته هایی که اکثریت شروع به کار نمیکند! اتفاقاً برعکس باید کاملاً بدون سر و صدا و کارگران، آن را قبول دارند به مبارزه بر می خیزند. با این روش به شکلی مخفی کار را آغاز کرد. معمولاً یک کارگر، در محیط پیروزی کارگران تضمین میشود. در صورت شکست های مقطعی کار بعد از بررسی، یکی دیگر از کارگران را برای همکاری با با بحث و نظر روش های مبارزه تصحیح میشود. به این ترتیب، خود انتخاب میکند کسی که آگاه و از هر نظر به او اطمینان داشته مبارزه ای شکل میگیرد که حکومت و کارفرما نمیتوانند سر باشد. با صحبت کردن در مورد مشکلات کارخانه، کارگاه یا دراورند که چگونه به پیش میروند و نمی توانند آن را سرکوب کنند. موسسه و یافتن راه حل هایی برای حل کردن مرحله به مرحله کمیته های مخفی در کارخانه ها و موسسات با پیشرفت مبارزه، مشکلات این دو نفر با نظرات هم بیشتر آشنا میشوند. با هم صحبت شکل های جدیدی از مبارزه را در دستور کار خود قرار میدهند. در می کنند و طرح و نقشه شان را برای افزایش تعداد کارگران عضو شرایط حاضر در ایران که حکومت سرمایه داری جمهوری کمیته با هم به پیش میبرند. به همین ترتیب باید با یافتن کارگران آگاه اسلامی هر گونه حرکت کارگری را به نفع کارفرمایان سرکوب و آماده برای مبارزه، تعداد کارگران عضو این کمیته را افزایش میکند، کارگران آگاه لازم است که اقدام به تشکیل این کمیته ها دهند. گاهی لازم میشود تعداد را در حد یک هسته ی چند نفره نگه کنند. و با در نظر گرفتن مطالبات و خواسته های کارگری، مبارزه داشت تا با به دست آوردن پیروزی های بیشتر عملکرد آنان مورد قبول دیگر کارگران قرار گیرد. اما این تعداد باید بدانند که هیچگاه نباید لو بروند که آنها با هم هماهنگ هستند. بلکه هر کدام با کارگران سرمایه داری نیاز است تا هر چه زود تر دست به کار ایجاد کمیته اطراف خود بحث کند و مثلاً راه حل برای یک مشکل را تبلیغ های مخفی شوند. تشکل های مستقل و علنی کارگری، لازم است تا کند. وقتی کارگران دریافتند این راه حل ها جواب داده است، کم کم به طور هر چه گسترده تر، برای مطالبات کارگری مبارزه کنند، به آن تعداد اعتماد بیشتری میشود بدون آنکه کشف شود آن چند نفر اما ایجاد کمیته های مخفی کارگری باید در شرایط حاضر با دقت و با هم هماهنگ هستند. این همکاری و دوستی ها با رفت و آمد ملاحظه و حوصله ی لازم در میان کارگران شکل بگیرد. به این خانوادگی، کوهنوردی، تفریح و دوستی تقویت میشود. کارگران ترتیب سازمان های کارگری با اشکال مختلف، مطالبات کارگری بدون اینکه بدانند این کارها توسط یک گروه سازماندهی شود بیشتر را به کرسی خواهند نشاند و هیچ قدرت سرمایه داری چه با شکل و بیشتر جذب کارهای گروهی میشوند. در خلال این آشنایی ها جمهوری اسلامی و چه به شکل رنگ و لعاب داده شده و با عوام کارگران جدیدی قابلیت و توانایی و آگاهی های خود را نشان فریبی هایی به نام دموکراسی و آزادی نمیتوانند بار دیگر کارگران میدهند. و مثلاً یکی از افراد این کمیته ها با کارگران جدید ارتباط را سرکوب کرده و استعمار را به شکلی جدید به پیش ببرند. میگیرد. اما به کارگر جدید نمیگوید که خودش عضو یک هسته ی مخفی است. به این ترتیب با افزایش این ارتباطات ممکن است هر عضو این کمیته 7 نفره یا 10 نفره خودشان به طور جداگانه به یک

برگرفته از کارگر tv

**بگذارید طبقات حاکم از انقلابی کمونیستی بر خود بلرزند
پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیر های اسارت خود را از دست نمی دهند اما در عوض
جهانی را به تسخیر در خواهند آورد**

دست پیدا کنند و یا اینکه این کشورها آزاد نیستند تا از آگاهی لازم برخوردار باشند». در هنگام تجزیه و تحلیل عوامل مرتبط با امپریالیسم رسانه ای به اولین مسئله ای که برمی خوریم نقش سلطه گرانه ی غول های رسانه ای و خبرگزاری ها و صنایع اطلاع رسانی غلط می باشد، اقتصاد سیاسی نشانه و خبر در محیطی غیر رقابتی و ضد رقابتی امروز است که شکل می گیرد، به عنوان مثال خبرگزاری ASNA ایتالیا و APA آلمان بعد از جنگ جهانی دوم نتوانستند این نقش مهم را بر عهده بگیرند چرا که مغلوب سرمایه داری جهانی بودند و یا TAS شوروی که پس از نفوذ بوروکراتیک پلیس مطبوعاتی پروادا در دیکتاتوری استالین، در مورد واقعیات عینی و ابژه های خبری به دروغ پردازی پرداخته و مانند رسانه های لیبرالیستی از ابزار پروپاگاندا که دادن اطلاعات اشتباه برای نتیجه گیری غلط می باشد استفاده می کردند، البته رسانه های بی رقیب بورژوازی ارتجاعی هنوز تاکتیک پروپاگاندا را زیر اسم پر زرق و برق تبلیغات پنهان کرده و همانند رسانه های استالینیستی در گذشته به انتشار اطلاعات دروغ می پردازند، TAS شوروی نیز در گذشته مانند آنها به ارائه ی اطلاعات دروغ در زمینه های مطلوب حکومتی و حتی تیراژ های مطبوعات در بلوک شرق و شوروی می پرداخت که نهایتاً به دلیل ضد پرولتری بودن ساختار آن با فروپاشی دیوار برلین شکست خورد. در اواخر دهه ی 1980 حتی کشورهای اروپایی نیز نسبت به سلطه ی فرهنگی و رسانه ای آمریکا واکنش نشان دادند و به تسلط فرهنگی آمریکا که تا آن زمان بیشتر توسط انگلیسی زبان شدن اجرا شده بود اعتراض کردند، با وجود تلاش زیادی که این ابرقدرت های اروپایی انجام دادند به دلیل ماهیت غیر رقابتی رسانه های بورژوازی باز هم این امریکا بود که در تکنولوژی IT و اینترنت پیشرفت بیشتری کرد و در مقابل فرانسه، آلمان و ایتالیا سعی کردند همگرا شوند که به دلیل نگاه سرمایه دارانه به رسانه خود در مسیر توسعه ی امپریالیسم قرار گرفته و در کنار آن به سهم خواهی از منافع طبقات پایین جوامع پرداختند، رسانه های اروپایی در زمینه ی تکنولوژی، رقابت، مقررات زدایی و خصوصی سازی از آمریکایی ها بسیار عقب تر هستند و نمی توانند به آنها برسند پس در مقابل انحصار حکومتی آمریکا رقابت بخش های خصوصیشان را گسترش دادند اما همچنان در تکنولوژی به آمریکا وابسته ماندند و در نهایت نیز به دلیل ماهیت انقباضی قدرت و سرمایه، آمریکایی ها به تصویب قوانینی حقوقی در جهت گسترش رسانه های خصوصی خود پرداخته که با

تشریح چگونگی سلطه ی فرهنگی امپریالیسم که شکل مدرن استعمار است از سال 1945 بود که بصورت جدی مطرح شد و جامعه شناسان و نظریه پردازان در کشورهایمانند: هند از 1947 علیه انگلستان، اندونزی از 1960 علیه هلند، الجزایر از 1962 علیه فرانسه، زبیر از 1960 علیه بلژیک و... در راستای حفظ هویت فرهنگی خود اعتراضات جدی را علیه نظام سرمایه داری جهانی وارد کرده و عنوان کردند که شکل خالص استعمار اقتصادی که در زمان مستعمره بودن این کشورها از بین رفته بود به سلطه ی فرهنگی نظام سرمایه داری جهانی و امپریالیسم فرهنگی و رسانه ای منجر شده است، نهایتاً همپوشانی شاخص های فرهنگی و اجتماعی در این کشورها به کنفرانس باندونگ-اندونزی در 1959 و نهایتاً به اعلامیه رسمی اجلاس اصلی سران جنبش عدم تعهد در 1973 و قطعنامه ی این اجلاس در 1976 دهلی نو منجر شد. در کنفرانس باندونگ برای اولین بار به بحث آزادی فرهنگی پرداخته شد و مهاتما گاندی مسئله ی هویت ملی را مطرح ساخت و بر درون زا بودن توسعه تاکید کردند اما متأسفانه نگاه محلی و ملی به مسئله ی هویت و در نتیجه نگاه منطقه ای و بومی به فرهنگ و توسعه، تاکتیک درون زایی را به معنی مطلوب بورژوازی رواج دادند و کاملاً در مسیر شعار «جهانی سازی محلی» که امپریالیسم فرا منطقه ای مطرح می ساخت مسخ شدند.

در اعلامیه رسمی 1973 صراحتاً فعالیت های فرهنگی و اجتماعی امپریالیسم عامل اصلی تحمیل سلطه و ایدئولوژی خارجی بر کشورهای در حال توسعه و مردم جهان اعلام شد و به اطلاع رسانی در زمینه ی تکنولوژی ها و شبکه های ارتباطی پرداختند و تشریح کردند که چگونه امپریالیسم با استفاده از ابزار های ارتباطی به تولید اطلاعات و اخبار مشخصی می پردازد تا بوسیله ی آن به ایجاد سلطه ی مدرن پرداخته و فرهنگ و هویت را در این کشورها مورد تعرض قرار دهد و این یکی از بزرگ ترین رسوایی های امپریالیسم امروز و نئولیبرال ها بشمار می آید، سپس در 1976 به ماهیت خبرگزاری های جهانی و نقش آنها در ایجاد وابستگی جهان سوم و سلطه ی امپریالیسم و سرمایه داری جهانی پرداختند، در قسمتی از قطعنامه 1976 جنبش عدم تعهد عنوان می شود: «وضعیت موجود به نفع استعمار، وابستگی و سلطه را تداوم می بخشد، اطلاعات تحت سلطه و انحصار تعداد محدودی از افراد می باشد و قضاوت و تصمیم گیری در مورد اینکه چه مسائلی باید مطرح و چگونه مطرح گردد در دست آنان است و طبعاً انتشار اطلاعات به شکل دلخواه این عده مانع از آن می گردد که کشور های جهان سوم به شکل آزادانه بتوانند به اطلاعات صحیح و دقیق

وجود مقاومت اروپایی‌ها بر سر تقسیم منافع اقتصادی رسانه‌ای و افتند. در 1945 آمریکا یکی از اولویت‌های اصلی خود را در تأسیس و تقویت رسانه‌های چند ملیتی مانند یورونیوز تا به امروز این قوانین تضمین‌کننده‌ی منافع امپریالیسم رسانه‌ای و اقتصاد سیاسی ارزش‌ها و عناصر خبری بوده است و از طرف دیگر پیشروی یک طرفه‌ی ارزش‌های تولیدکنندگان اطلاعات بدون توجه به ارزش‌های تولیدکنندگانشان به پیشرفت‌های در خور توجه امپریالیسم رسانه‌ای در زمینه‌ی نظریه‌های ارتباط بین الملل و کسب هژمونی بیش از پیش رسانه‌های بورژوازی گردیده است: نظریه امپریالیسم خبری، نظریه انگاره سازی، نظریه بازنمایی رسانه‌ای (Media Reprizantaion)، نظریه چهارچوب و جریان آزاد اطلاعات از این قبیل هستند. بعد از جنگ جهانی دوم امریکایی‌ها برای باز تعریف و باز تولید تئوری توسعه‌ی امپریالیستی خود نیاز به رویکردی مدرن و غیر علنی داشتند که بر مسخ و فریب توده‌های جوامع بنا شده باشد، به همین دلیل با تشکیل کانونی از ننویبرال‌ها در دانشگاه شیکاگو تئوری «جریان آزاد اطلاعات» را بصورت یک پایگاه آکادمیک و حقوقی در ظاهر و عوام فریبانه در باطن تأسیس کردند، حاکمان امریکایی برای توسعه‌ی امپریالیستی خود برنامه‌ای دقیق تعریف کرده و آن را هدف Free Flow of Information قرار داده تا از آن طریق به تمایلات و اهداف مورد علاقه‌ی خود بپردازند، در دانشگاه شیکاگو از 1940 این کانون تحت عنوان «کمیسون مطالعه آزادی مطبوعات» شکل گرفته بود و با استفاده از تخصیص اعتبارات سنگین دولتی به تئوریزه کردن سیاست‌های فرا منطقه‌ای امپریالیسم پرداختند و در 1947 بود که اولین فریبکاری‌های امپریالیسم رسانه‌ای با عنوان «گزارش مطبوعات آزاد و مسئول» منتشر شد و با هدف مشخص تحکیم پایه‌های جدید استعماری در کشورهای جهان سوم به طور مشخص به مفهوم مسئولیت اجتماعی با معیارهای فریبکارانه‌ی مورد نظر خودشان پرداختند، نهایتاً در 1950 ویلبرشرام و پیرسون چهار نظریه مطبوعات را انتشار دادند و در آن مسئولیت اجتماعی را به عنوان مهم‌ترین و بهترین نظریه مربوط به وسایل ارتباط جمعی مطرح ساختند در صورتی که هدف واقعی این نظریه توجیه مسئولیت اجتماعی صرفاً برای جهان سوم بود چرا که بر اساس اولین اصلاحیه قانون اساسی آمریکا در 1941: «وضع هرگونه محدودیتی در مورد مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی از جانب کنگره‌ی ایالات متحده ممنوع است» و با این تاکتیک دروازیانان خبر در این کشورها بر سر دوره‌های اخلاقیات و واقعیات گیر می‌

اسطوره‌ی آزادی فردی اسطوره‌ی بی‌طرفی اسطوره‌ی تغییر تجاوزگری در رفتار انسانی و ارزش‌گذاری رسانه‌ها در زمینه‌ی ناپذیری طبیعت انسانی اسطوره‌ی فقدان تعارض اجتماعی اسطوره‌ی تعدد وسایل ارتباط جمعی سپس در عین ناباوری مخاطب علم ارتباطات جمعی به تحلیل و سپس رد اسطوره‌های بالا و اثبات عدم واقعیت آنها می‌پردازد، آزادی فردی توسط لیبرالیسم با گسترش مالکیت خصوصی و فعالیتهای اقتصادی توجیه می‌شود در صورتی که به نظر شرام: «مفهوم غربی آزادیهای غربی با کارکرد دوگانه‌ی آن در جهت حفظ حقوق مستقل فرد و حراست از مالکیت خصوصی در عمل فقط منافع صاحبان سرمایه بزرگ را تأمین می‌کند»، این رویکرد در اقتصاد رسانه‌ای آمریکا نیز عملاً به غیر رقابتی شدن آن منجر شده است تا آنجا که «مک چسپی» از منتقدین اقتصاد رسانه‌ای آمریکا عنوان می‌کند: بازار وسایل ارتباط جمعی کاملاً غیر رقابتی است، 150 عدد از بزرگترین شرکت‌های تولیدکننده‌ی رسانه‌ای آمریکایی هستند و به هیچ وجه بازار رقابت وجود ندارد، در مفاهیم اقتصاد کلاسیک باید بازاری وجود داشته باشد و عضو جدید وارد شود اما در آمریکا هیچ کس نمی‌تواند وارد این بازار شود و مفهوم اقتصاد کلاسیک کاملاً نقض می‌شود. اسطوره‌ی بی‌طرفی نیز در دنیای امروز وجود ندارد، اطلاع‌رسانی شفاف، اخلاق حرفه‌ای، امانت‌خبری در نظام رسانه‌ای امروز جایی ندارد و خبر با جهت‌گیری خاص خود است که تشخیص می‌یابد! امپراطوریهای خبری تصاویر را بصورت واقعی نشان می‌دهند اما اصل تصاویر را نشان نمی‌دهند و صرفاً به فریب کاری برای جلب اعتماد مخاطب در جهت انتقال کارکردهای مورد نظر می‌پردازند، چیزی به اسم بی‌طرفی یا امکان عینی‌گرایی در نظام رسانه‌ای امروز وجود ندارد، آمریکا از یک طرف برای سرپوش گذاشتن، فریب‌دهی و دستکاری افکار عمومی بر اصل بی‌طرفی روزنامه‌نگاران تأکید می‌کند و اتفاق‌ها را در ظاهر رویدادهای عینی نشان می‌دهد و از طرف دیگر صراحتاً عینیت‌خبری را بصورت نسبی تعریف کرده که اعمال نظرهای گوناگون براحتی آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد، عینیت نسبی! قانون بلامنازع رسانه‌های بورژوازی است که صریحاً در محافل آکادمیکشان تدریس می‌شود و تا آنجا بر آن تأکید دارند که اساساً منکر وجود عینیت مطلق (Absolute Objectivity) می‌شوند و امکان عینی‌گرایی را به دلیل تعارضات اجتماعی و منافع طبقاتی اساساً رد می‌کنند. اسطوره‌ی تغییرناپذیری طبیعت انسانی منجر به بروز شدیدترین انتقادهای بر نظریه حاکم بر آمریکا می‌شود، جهانی‌شدن در رفتار انسانی و ارزش‌گذاری رسانه‌ها در زمینه‌ی ناپذیری طبیعت انسانی اسطوره‌ی فقدان تعارض اجتماعی اسطوره‌ی تعدد وسایل ارتباط جمعی سپس در عین ناباوری مخاطب علم ارتباطات جمعی به تحلیل و سپس رد اسطوره‌های بالا و اثبات عدم واقعیت آنها می‌پردازد، آزادی فردی توسط لیبرالیسم با گسترش مالکیت خصوصی و فعالیتهای اقتصادی توجیه می‌شود در صورتی که به نظر شرام: «مفهوم غربی آزادیهای غربی با کارکرد دوگانه‌ی آن در جهت حفظ حقوق مستقل فرد و حراست از مالکیت خصوصی در عمل فقط منافع صاحبان سرمایه بزرگ را تأمین می‌کند»، این رویکرد در اقتصاد رسانه‌ای آمریکا نیز عملاً به غیر رقابتی شدن آن منجر شده است تا آنجا که «مک چسپی» از منتقدین اقتصاد رسانه‌ای آمریکا عنوان می‌کند: بازار وسایل ارتباط جمعی کاملاً غیر رقابتی است، 150 عدد از بزرگترین شرکت‌های تولیدکننده‌ی رسانه‌ای آمریکایی هستند و به هیچ وجه بازار رقابت وجود ندارد، در مفاهیم اقتصاد کلاسیک باید بازاری وجود داشته باشد و عضو جدید وارد شود اما در آمریکا هیچ کس نمی‌تواند وارد این بازار شود و مفهوم اقتصاد کلاسیک کاملاً نقض می‌شود. اسطوره‌ی بی‌طرفی نیز در دنیای امروز وجود ندارد، اطلاع‌رسانی شفاف، اخلاق حرفه‌ای، امانت‌خبری در نظام رسانه‌ای امروز جایی ندارد و خبر با جهت‌گیری خاص خود است که تشخیص می‌یابد! امپراطوریهای خبری تصاویر را بصورت واقعی نشان می‌دهند اما اصل تصاویر را نشان نمی‌دهند و صرفاً به فریب کاری برای جلب اعتماد مخاطب در جهت انتقال کارکردهای مورد نظر می‌پردازند، چیزی به اسم بی‌طرفی یا امکان عینی‌گرایی در نظام رسانه‌ای امروز وجود ندارد، آمریکا از یک طرف برای سرپوش گذاشتن، فریب‌دهی و دستکاری افکار عمومی بر اصل بی‌طرفی روزنامه‌نگاران تأکید می‌کند و اتفاق‌ها را در ظاهر رویدادهای عینی نشان می‌دهد و از طرف دیگر صراحتاً عینیت‌خبری را بصورت نسبی تعریف کرده که اعمال نظرهای گوناگون براحتی آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد، عینیت نسبی! قانون بلامنازع رسانه‌های بورژوازی است که صریحاً در محافل آکادمیکشان تدریس می‌شود و تا آنجا بر آن تأکید دارند که اساساً منکر وجود عینیت مطلق (Absolute Objectivity) می‌شوند و امکان عینی‌گرایی را به دلیل تعارضات اجتماعی و منافع طبقاتی اساساً رد می‌کنند. اسطوره‌ی تغییرناپذیری طبیعت انسانی منجر به بروز شدیدترین انتقادهای بر نظریه حاکم بر آمریکا می‌شود، جهانی‌شدن در رفتار انسانی و ارزش‌گذاری رسانه‌ها در زمینه‌ی ناپذیری طبیعت انسانی اسطوره‌ی فقدان تعارض اجتماعی اسطوره‌ی تعدد وسایل ارتباط جمعی سپس در عین ناباوری مخاطب علم ارتباطات جمعی به تحلیل و سپس رد اسطوره‌های بالا و اثبات عدم واقعیت آنها می‌پردازد، آزادی فردی توسط لیبرالیسم با گسترش مالکیت خصوصی و فعالیتهای اقتصادی توجیه می‌شود در صورتی که به نظر شرام: «مفهوم غربی آزادیهای غربی با کارکرد دوگانه‌ی آن در جهت حفظ حقوق مستقل فرد و حراست از مالکیت خصوصی در عمل فقط منافع صاحبان سرمایه بزرگ را تأمین می‌کند»، این رویکرد در اقتصاد رسانه‌ای آمریکا نیز عملاً به غیر رقابتی شدن آن منجر شده است تا آنجا که «مک چسپی» از منتقدین اقتصاد رسانه‌ای آمریکا عنوان می‌کند: بازار وسایل ارتباط جمعی کاملاً غیر رقابتی است، 150 عدد از بزرگترین شرکت‌های تولیدکننده‌ی رسانه‌ای آمریکایی هستند و به هیچ وجه بازار رقابت وجود ندارد، در مفاهیم اقتصاد کلاسیک باید بازاری وجود داشته باشد و عضو جدید وارد شود اما در آمریکا هیچ کس نمی‌تواند وارد این بازار شود و مفهوم اقتصاد کلاسیک کاملاً نقض می‌شود.

سایبر اجرا کرده و از طریق شبکه اجتماعات را هدف قرار داده است، کشورهای مرکز از طریق رسانه های نوین و بهره گیری از انحصار اطلاعاتی، به انتشار نظام نشانه های قراردادی مسلط محتوایی پرداخته و از طریق تأثیرگذاری بر چگونگی نگرش کشورهای دیگر درباره ی رویدادهای سیاسی در پی کنترل جهان برمی آیند. نهایتاً در باره ی امپریالیسم سایبر نظریات متفاوتی مطرح شده و فرض های متفاوتی در نظر گرفته شده است و در اکثر این فرض های مطلوب نظام سلطه، نظریه ی نئولیبرالیستی مجازی با چالش های جدی مواجه شده است، به عنوان مثال: فرض 1- اتحاد میان فن آوری های ارتباطات و شرکت های فراملیتی به مفهوم گسترش صرف مجتمع های نظامی - صنعتی در کشور های مرکز است. فرض 2- مخاطب پیام های امپریالیسم سایبر را منفعلانه می پذیرد. در ابتدا باید ذکر کرد این ادعا که مخاطبان به شیوه ای منفعل انگاره های فرهنگی (Cultural Images)) را می پذیرند بارها در پژوهش های مختلف رد شده است، در تفسیر این انگاره های گوناگون عوامل دیگری هم دخالت دارند مانند نخبگان جامعه و مخاطبان برای تفسیر انگاره های انتقال یافته به شبکه های اجتماعی متکی هستند و بسته به گروه مرجعشان به نتایج کاملاً متفاوتی می رسند، اکنون مفهوم «ایدئولوژی مسلط رسانه ای» با چالش های جدی مواجه شده است چرا که درحقیقت مخاطبان برای دریافت یک پیام به شبکه ای از روابط اجتماعی متکی هستند. نهایتاً در 1997 با ارائه ی «نظریه مقاومت» توسط روج، سلطه ی رسانه ای با چالش بسیار بنیادی تری از درون مواجه شد چراکه بر اساس این نظریه ی معتبر مفهوم مخاطب منفعل که پیام های معینی را جذب می کند جای خود را به مخاطب فعال با نظریه «مقاومت» داده است و در آن مخاطبان به گونه ای آگاهانه معنایی را بر پیام ها بار می کنند که مورد نظر ارسال کنندگان پیام نیست و یافته های گذشته، مسائل ملی، اعتقادات فرد و ... بر تحلیل پیامی که از فضای سایبر انتقال داده شده است تأثیر مشخص می گذارد. جهانی شدن شبکه و شبکه ی جهان گستر سبب شده تا بسیاری از منتقدین پیدایش یک طبقه ی امپریالیستی جدید را تحلیل کنند که به فراتر از مرز های ملی دست رسی دارند و این رویکرد تمرکزگرایانه به تشکیل شبکه ای نئولیبرالیستی از نخبگان خواهد انجامید تا این طبقه ی نخبگان ساختار امپریالیسم جدید را تشکیل دهند، این طبقه یک امپریالیسم کشوری نخواهد بود بلکه گروه جدیدی است که از لحاظ بین المللی ساختاری می اندیشد و شبکه به مفهوم ابزار آنها می

ماهیت دوگانه را تأیید می‌کنند. پایان جنگ سرد پراکندگی بی‌سابقه
ای را در عرصه‌ی سیاست بین‌الملل ایجاد کرده بود و به جای
جهانی مرکب از دولت ملت‌ها که تحت نفوذ یک ابرقدرت دوقطبی
جهانی شکل گرفته است شاهد زوال حاکمیت دولت‌های ملی و
قدرت گرفتن بی‌سابقه‌ی بازیگران فراملی - نیمه ملی هستیم که
نسبت به گذشته از نفوذ و تأثیرگذاری بسیار بیشتری برخوردار
هستند، سرمایه‌داری جهانی و نئولیبرالیسم غربی به جای «جهانی
شدن» بیشتر به گسترش «جهانی شدن گرایی» پرداخته‌اند، و پرچم
ایدئولوژی جهانی محلی شدن را با همان اهداف امپریالیستی گذشته
در دنیا برافراشته‌اند و بجای گسترش توسعه‌ی اقتصادی در عمل
به گسترش صرف نهادهای دورگه‌ساز فرهنگی و سازمان‌های
غیرحکومتی مرتبط با امور اجتماعی، محیط زیست، سازمان‌های
بین‌المللی مانند صلیب سرخ، صندوق بین‌المللی پول و ... پرداخته
اند که واضح است گسترش صرف این نوع سازمان‌ها بدون توسعه
ی اقتصادی و بهبود کیفیت زندگی در جهان سوم دقیقاً به همان
«دورگه‌سازی فرهنگی نیمه ملی - فراملی» منجر می‌شود. درباره
ی مشروعیت (هابرماس) و بحران مشروعیت (گرامشی) مسائلی را
طرح ریزی کردند اما این نظرات را نمی‌توان درباره‌ی
مشروعیت فضای سایبر استفاده کرد چرا که بحران‌های سیاسی را
در سه دوره‌ی زمانی مطرح کرده‌اند که شامل: فاصله‌ی دو
جنگ جهانی، اوایل دهه 1970 تا اواسط دهه 1980 و پس از
فروپاشی نظام کمونیستی در 1991 و از آنجایی که مناسبات،
ترتیبات و ترکیبات روابط بین‌الملل در ابتدای قرن 21 دچار
تحولات بنیادی و ماهوی شد و اکنون بحث بحران مشروعیت در
دنیای مجازی و سایبر کاملاً فرق می‌کند و برای بررسی آن در ابتدا
باید به ویژگی‌های مشروعیت خاصی که فضای سایبر ایجاد کرده
است پرداخت: کاربران اینترنت رودرو در شبکه‌ای با دنیای
واقعی گفتگو نمی‌کنند، احتمالاً حتی نمی‌دانند طرف آنها کیست و با
او دیدار نمی‌کنند، این اجتماعی ذهنی است و نمی‌تواند با مفهوم
«سازمان جامعه‌شناختی» سنجیده شود. ما در فضای سایبر با شبکه
نامتمرکز اجتماعات روبرو هستیم از طرف دیگر بسیاری از موارد
اجتماعات فضای سایبر به ابزاری برای تضعیف حکومت‌ها در
دنیای واقعی تبدیل شده‌اند، با نگاهی دیگر متوجه می‌شویم که در
اجتماعات سایبر مشارکت معنا دارتری وجود دارد. گسترش
فناوری اطلاعات در راستای این دقیقه از جریان آزاد اطلاعات در
ظاهر اینچنین نشان می‌دهد که اطلاعات (و نه دانش) را به شیوه
ای تساوای طلبانه نشر و پخش می‌کنند و طرف‌های ذینفع را به هم
پیوند می‌زند در صورتی که در واقع چنین نیست و حداقل شباهتی

حکومت، نامزدها با تصمیم گیرندگان می پردازد و کارگزاران نگرسته است و نتایج پیمایشی هیچ تلاشی در جهت تجزیه و تحلیل حکومتی و سیاست مداران سعی در پاسخگویی و فریب فرد به فرد مشکلات دسترسی که از فقدان امتیاز اقتصادی ناشی می شود به دارند. مدل دموکراسی توده گیر یا پوپولیستی: شهروندان را قادر می سازد تا نظرات خود را ثبت کنند و این روش به عنوان پوپولیستی ترین راهکار گسترش فضای سایبر مطرح است و در مورد این مدل خاص مهم ترین نکته ی مورد توجه این است که سردمدار این مدل در دنیا در ابتدا فرانسه ی جمهوریخواه سارکوزی است و مهم تر که بعد از او هوگوچاوز در ونزوئلا در مقام بعدی رواج دادن این مدل قرار گرفته است و این دقیقاً همان سازش با بورژوازی ملی است که در شرایط پست مدرن جهان امروز بصورت سازش با بورژوازی ملی-جهانی درآمده است. مدل یا الگوی جامعه ی مدنی الکترونیک: اصلی ترین مدل در راستای درک یک دموکراسی غربی به اصطلاح مردمی و چگونگی از بین رفتن فاصله های واقعی در فضای سایبر است، این الگو نشان می دهد چگونه فضای سایبر پیوندهای غیر واقعی میان شهروندان را تقویت می کند و چگونه یک فضای غیر واقعی سایبر در ظاهر مستقل و نیرومند را برای مباحثه ی عمومی ایجاد می کند. از دیدگاهی دیگر نقش اینترنت را در مسائل اقتصادی جهان نمی توان نادیده گرفت ارتباط از طریق اینترنت روشی سریع برای دسترسی به اطلاعات الکترونیک در حال حاضر است و این دست رسی می تواند استعلام بیشتر، جستجوی اخبار اقتصادی روزمره و اتصال میان دو یا چند شرکت را فراهم کرده و به نحو شگفت آوری معاملات بازرگانی را تسهیل و ساده کند، ویژگی دیگر این فضای مجازی اقتصادی، تحول مستقیم فرآورده ها و خدماتی است که قابلیت دسته بندی به شکل دیجیتالی را دارند، اطلاعات مشاوره، متن، صدا، موسیقی، تصویر و ویدئو در این فناوری ارتباطی بسیاری از موانع فعالیت ها و کاتالیزورهای اقتصادی که به مکانی خاص وابسته اند را از سر راه بر می دارند و نتیجتاً دسترسی رقیبای بین المللی به بازارهای محلی افزایش می یابد اما در کل فضای سایبر اطلاعات را می دهد و بر پیام ها و محتواهای خاص خود تأکید می کند در نتیجه ثروتمندان عرصه ی تکنولوژی پیروزتر هستند و کشورهای فقیر نیم کره ی جنوبی به دلیل فقر تکنولوژیکی و اقتصادی خود عقب می مانند. در پایان لازم به تأکید است که شهروند دیجیتال به عنوان پیشاهنگ قرن بیست و یکم در تحقیق پیمایش 1998 امریکا تعریف می شود: «شخصی است خوش بین و خودرأی که از بیشترین اتصال الکترونیک برخوردار است و خود را به شدت به تغییر متعهد می داند»، پیمایش شهروند دیجیتال تنها به افرادی که توانسته اند به فضای سایبر متصل شوند

توصیف کُنئی های جدیدالتأسیس کمونیستی که

هنوز موجودند

فریدریش انگلس

آدم وقتی با مردم راجع به سوسیالیسم و کمونیسم صحبت میکند، خیلی از اوقات در مییابد که آنها کاملاً با او در مورد اساس مسأله موافقت و اظهار میدارند که کمونیسم چیز بسیار خوبی است. اما در ادامه میگویند که "غیر ممکن است بتوان چنین چیزهایی را در زندگی واقعی عملی کرد." انسان آنقدر این حرف را میشنود که بنظر نویسنده، هم مفید و هم لازم است که با ذکر چند مثال به آن جواب داده شود. مثالها و حقایقی که در آلمان خیلی کم شناخته شده اند و کاملاً و تماماً این ایراد را رد میکنند. چرا که کمونیسم، یعنی موجودیت و فعالیت اجتماعی بر اساس اشتراک ثروت، نه فقط امری ممکن است بلکه، چنانکه خواهیم دید، در جوامع بسیاری در آمریکا و یکجا در انگلستان با موفقیت بسیار تحقق یافته است.

ضمناً، اگر قدری عمیقتر به این ایرادی که گرفته میشود توجه کنیم در خواهیم یافت که خود آن از دو ایراد دیگر تشکیل میشود. ایراد اول: هیچ کارگری حاضر نخواهد شد تا کارهای یدی پست و ناخوشایند را انجام دهد. ایراد دوم: اگر همه صاحب یک حق مساوی در قبال مایملک اشتراکی باشند، آنوقت مردم بخاطر این مایملک با همدیگر دعوا خواهند کرد و بدین ترتیب جامعه کمونیستی دوباره از هم خواهد گسست. ایراد اول را خیلی ساده به این ترتیب میتوان پاسخ گفت: این نوع کارها زمانی که مربوط به جامعه اشتراکی باشند دیگر پست نخواهند بود. بعلاوه با امکانات و ماشینهای پیشرفته و ابتکارات دیگر میتوان آنها را تقریباً بکلی

حذف نمود. برای مثال در یک هتل بزرگ در نیویورک چکمه‌ها را با بخار تمیز میکنند، و در کلنی کمونیستی در هارمونی انگلستان (در زیر راجع به این مجتمع توضیح داده شده است) نه فقط مستراح‌ها، که با استفاده از مدل انگلیسی بسیار مناسب تجهیز شده‌اند، اتوماتیک تمیز میشوند بلکه لوله‌هایی در آنها تعبیه شده‌اند که فضولات را مستقیماً به چاه بزرگ فاضلاب انتقال میدهند. و اما در مورد ایراد دوم باید گفت که همه کلنی‌های کمونیستی تاکنونی بعد از ۱۰ یا ۱۵ سال چنان ثروت عظیمی بهم زده‌اند از هر چیز که بخواهند میتوانند به مقدار بیش از آنچه قادر به مصرفش هستند داشته باشند. بنابراین هیچ دلیلی برای مجادله وجود ندارد.

خواننده در خواهد یافت منشأ اغلب کلنی‌هایی که در این مقاله شرحشان خواهد آمد از فرقه‌های مذهبی متفاوتی است که در مورد موضوعات مختلفی نظریات کاملاً پوچ و غیر منطقی دارند. نویسنده لازم میداند که بطور خلاصه خاطر نشان نماید که این نظریات هیچ ربطی به کمونیسم ندارند. در هر صورت قطعاً این مسأله‌ای است بی اهمیت که آنها که با اعمالشان عملی بودن زندگی اشتراکی را ثابت مینمایند. به یک خدا، یا بیست خدا اعتقاد داشته و یا اصلاً به هیچ خدایی باور نداشته باشند. اگر آنها یک مذهب غیر منطقی دارند این مسأله مانعی در راه زندگی اشتراکی خواهد بود، و اگر با این وجود جامعه اشتراکی در زندگی واقعی موفق از آب در می‌آید پس برای آنان که چنین باورهای پوچی ندارند چقدر باید عملی‌تر باشد. در هر صورت تقریباً همه کلنی‌های جدیدتر کاملاً فاقد مزخرفات مذهبی هستند، و تقریباً همه سوسیالیستهای انگلیسی، علیرغم بردباری زیادشان نسبت به دیگر عقاید، کاملاً بدون مذهب میباشند. و به همین دلیل هم در انگلستان مقدس‌نما درباره آنها بخصوص بدگویی میشود و مورد توهین قرار میگیرند. اما وقتی مسأله به ارائه دلیل میرسد، حتی مخالفینشان مجبورند اعتراف کنند که تمام چیزهای بدی که به سوسیالیستها نسبت داده میشوند کاملاً بی پایه هستند.

اولین مردمی که جامعه‌ای بر اساس اشتراک ثروت در آمریکا، در حقیقت در تمام جهان، بوجود آوردند موسوم به شیکرها Shakers بودند. این جماعت فرقه مخصوصی هستند که عجیب‌ترین عقاید مذهبی را دارند. آنها ازدواج نمیکند و همبستری بین زن و مرد را مجاز نمیدانند، و باورهای عجیب آنها به این نکات محدود نمیشود. اما اینجا این مسأله مورد نظر ما نیست. فرقه شیکرها حدود ۷۰ سال پیش بوجود آمد. بنیانگذاران آن مردم فقیری بودند که متحد شدند تا با محبتی برادرانه و اشتراک ثروت با هم زندگی کنند و خدایشان را به روش خودشان عبادت نمایند. هر چند که عقاید

Hill نزدیکی لکزینگتن Lexington در ایالت کنناکی، دیداری بعمل آورده و آن را چنین توصیف میکند:

"پلزننت هیل دارای تعداد زیادی خانه‌های زیبا از آجر و سنگ تراشیده، کارخانه‌ها، کارگاهها و ساختمان در مزارع است که به منظم‌ترین شکلی ساخته شده و از جمله بهترین نوع خود در کنناکی میباشد. مزارع شیکرها را براحتی میتوان از پَرچین‌های سنگی که احاطه‌شان کرده و کشاورزی برترشان باز شناخت. تعداد زیادی گاو و گوسفند فربه در چراگاهها میچربند و خوکهای چاق و چله بسیاری در باغها به خوردن میوه های افتاده از

درختان مشغول بودند. شیکرها در اینجا صاحب حدود چهار هزار جریب زمین هستند که دو سوم آن زیر کشت میباشد. این کلنی در سال ۱۸۰۶ توسط فقط یک خانواده بنیانگذاری شد. بعداً عده دیگری به آنها پیوستند و جمعیتشان بتدریج افزایش یافت. بعضی از تازه‌ترین واردین سرمایه کوچکی به‌مراه آوردند و بقیه هیچ چیز نداشتند. از آنجا که عموماً مردم بسیار فقیری بودند، در شروع کار با مشکلات بسیاری روبرو شدند و محرومیت‌های زیادی کشیدند. اما با پشتکار، مقتصد بودن و صرفه‌جویی توانسته‌اند بر همه این مشکلات فائق آیند و اکنون از هر چیزی بیش از مقدار احتیاجشان دارند و به هیچکس مقروض نیستند. این جامعه در حال حاضر از سیصد نفر تشکیل میشود که حدود پنجاه تا شصت نفرشان کودکان زیر شانزده سال هستند. آنها ارباب و خدمتکار ندارند و بطریق اولی از برده هم در میانشان خبری نیست. مردمی آزاد، ثروتمند و شاد هستند. این جامعه دارای دو مدرسه، یکی پسرانه و دیگری دخترانه، است که در آنها خواندن، نوشتن، حساب، دستور زبان و اصول مذهبشان آموزش داده میشود. آنها به بچه‌ها علوم درس نمیدهند چون معتقدند برای رستگاری احتیاجی به علوم نیست. از آنجا که ازدواج را ممنوع کرده‌اند، اگر اعضای جدیدی مرتباً به آنها اضافه نمیشد بتدریج جامعه‌شان در اثر مرگ افرادش از بین میرفت. اما هر چند که ممنوعیت ازدواج هزاران نفر را از پیوستن به آنها منصرف میکند و بسیاری از بهترین اعضا این جامعه به همین دلیل آنرا ترک میکنند، با این وجود آنقدر افراد جدید به آنها می‌پیوندند که جمعیت جامعه مرتباً رو به افزایش است. آنها احشام پرورش میدهند و در مزارع محصولات مختلفی میکارند، خودشان کتان و پشم و ابریشم تولید کرده و آنها را در کارخانه‌هایشان میریسند و میبافند. تولیدات مازاد بر مصرفشان را به همسایگان فروخته و یا مبادله میکنند. آنها عموماً از طلوع تا غروب آفتاب کار میکنند. یک هیأت امناء تمام حساب و کتابها را در یک اداره عمومی نگه میدارد، و اعضای جامعه آزادند هر وقت که خواستند این دفترهای مالی را بررسی کنند. این مردم چون حساب انبارهایشان را نگه نمیدارند خودشان هم نمیدانند چقدر ثروت دارند. آنها همینقدر که میدانند آنچه که دارند مال خودشان است راضی‌شان میکند، چرا که به هیچکس مقروض نیستند. تنها کار آنها این است که سالی یکبار لیستی از قروض همسایگان به خودشان تهیه کنند.

یک جامعه دیگر شیکرها موسوم به نیو لیبانون New Lebanon در ایالت نیویورک در سال ۱۸۴۲ مورد دیدار یک مسافر دیگر انگلیسی بنام پیت‌کیثلی Pitkeithly قرار گرفت. آقای پیت‌کیثلی از تمام شهر که دارای هشتصد نفر جمعیت و هشت هزار جریب زمین است بدقت دیدن کرد. او از کارگاهها، کارخانه‌ها، دباغ‌خانه‌ها، هدایای خداحافظی بدهند.

آنها حکومتی شبیه حکومت مسیحیان اولیه دارند. در هر مجتمع یک وزیر زن و یک وزیر مرد وجود دارد که هر یک دستگیری دارند. این چهار وزیر بالاترین قدرت جامعه هستند و در مورد تمام مسائل مورد بحث تصمیم میگیرند. در هر بخش (خانواده) جامعه هم دو نفر از افراد مسن‌تر، به‌مراه دو دستیار و یک مسئول یا مدیر وجود دارند. دارایی جامعه به هیأت امناء که از سه نفر تشکیل میشود، سپرده شده است و آنها بر کلیه امور جامعه نظارت داشته، جریان کار را هدایت میکنند و معامله با همسایگان را انجام میدهند. آنها اجازه ندارند که بدون رضایت اعضای جامعه به خرید یا فروش زمین اقدام نمایند. البته در هر بخش از کار، مدیران و سرپرستانی هم وجود دارند، اما قانونی وضع شده است که طبق آن هیچوقت هیچکس حق دستور دادن ندارد و همه را باید به روشی دوستانه قانع نمود". (فینچ، نامه پنجم، مجله نیو مورال ورلد، ۱۰ فوریه ۱۸۴۴)

یک جامعه دیگر شیکرها موسوم به نیو لیبانون New Lebanon در ایالت نیویورک در سال ۱۸۴۲ مورد دیدار یک مسافر دیگر انگلیسی بنام پیت‌کیثلی Pitkeithly قرار گرفت. آقای پیت‌کیثلی از تمام شهر که دارای هشتصد نفر جمعیت و هشت هزار جریب زمین است بدقت دیدن کرد. او از کارگاهها، کارخانه‌ها، دباغ‌خانه‌ها،

درختان مشغول بودند. شیکرها در اینجا صاحب حدود چهار هزار جریب زمین هستند که دو سوم آن زیر کشت میباشد. این کلنی در سال ۱۸۰۶ توسط فقط یک خانواده بنیانگذاری شد. بعداً عده دیگری به آنها پیوستند و جمعیتشان بتدریج افزایش یافت. بعضی از تازه‌ترین واردین سرمایه کوچکی به‌مراه آوردند و بقیه هیچ چیز نداشتند. از آنجا که عموماً مردم بسیار فقیری بودند، در شروع کار با مشکلات بسیاری روبرو شدند و محرومیت‌های زیادی کشیدند. اما با پشتکار، مقتصد بودن و صرفه‌جویی توانسته‌اند بر همه این مشکلات فائق آیند و اکنون از هر چیزی بیش از مقدار احتیاجشان دارند و به هیچکس مقروض نیستند. این جامعه در حال حاضر از سیصد نفر تشکیل میشود که حدود پنجاه تا شصت نفرشان کودکان زیر شانزده سال هستند. آنها ارباب و خدمتکار ندارند و بطریق اولی از برده هم در میانشان خبری نیست. مردمی آزاد، ثروتمند و شاد هستند. این جامعه دارای دو مدرسه، یکی پسرانه و دیگری دخترانه، است که در آنها خواندن، نوشتن، حساب، دستور زبان و اصول مذهبشان آموزش داده میشود. آنها به بچه‌ها علوم درس نمیدهند چون معتقدند برای رستگاری احتیاجی به علوم نیست. از آنجا که ازدواج را ممنوع کرده‌اند، اگر اعضای جدیدی مرتباً به آنها اضافه نمیشد بتدریج جامعه‌شان در اثر مرگ افرادش از بین میرفت. اما هر چند که ممنوعیت ازدواج هزاران نفر را از پیوستن به آنها منصرف میکند و بسیاری از بهترین اعضا این جامعه به همین دلیل آنرا ترک میکنند، با این وجود آنقدر افراد جدید به آنها می‌پیوندند که جمعیت جامعه مرتباً رو به افزایش است. آنها احشام پرورش میدهند و در مزارع محصولات مختلفی میکارند، خودشان کتان و پشم و ابریشم تولید کرده و آنها را در کارخانه‌هایشان میریسند و میبافند. تولیدات مازاد بر مصرفشان را به همسایگان فروخته و یا مبادله میکنند. آنها عموماً از طلوع تا غروب آفتاب کار میکنند. یک هیأت امناء تمام حساب و کتابها را در یک اداره عمومی نگه میدارد، و اعضای جامعه آزادند هر وقت که خواستند این دفترهای مالی را بررسی کنند. این مردم چون حساب انبارهایشان را نگه نمیدارند خودشان هم نمیدانند چقدر ثروت دارند. آنها همینقدر که میدانند آنچه که دارند مال خودشان است راضی‌شان میکند، چرا که به هیچکس مقروض نیستند. تنها کار آنها این است که سالی یکبار لیستی از قروض همسایگان به خودشان تهیه کنند.

کلیسا به پنج خانواده (بخش) تقسیم میشود و هر کدام از آنها شامل چهل تا هشتاد نفر است. هر خانواده تأسیسات زندگی جداگانه خود را دارد و اعضای آن باتفاق در یک عمارت بزرگ و زیبا زندگی

نجاریها و دیگر مراکز شهر بازدید کرده و اظهار میدارد که کلیه امور در حد کمال هستند. او نیز از ثروت این مردم، که با هیچ شروع کردند و حالا با گذر هر سال ثروتمندتر میشوند، به شگفت آمده و میگوید:

"آنها با شادی و سرور با هم زندگی میکنند. هیچ منازعه‌ای در بینشان وجود ندارد و بر عکس دوستی و محبت بر سراسر آبادی آنها حکمفرماست. آبادی که در همه قسمتهای آن نظم و ترتیبی بینظیر برقرار است."

این در مورد شیکرها. چنانکه گفتیم آنها از اشتراک کامل ثروتها بهره‌مند هستند و ده جامعه از این نوع در ایالات متحده آمریکای شمالی دارند.

اما علاوه بر شیکرها آبادیهای دیگر هم در آمریکا هستند که بر اساس اشتراک ثروت درست شده‌اند. در این نوشته بویژه به راپیت‌ها Rappites اشاره خواهد شد. راپ Rapp کشیشی از وورتمبرگ Württemberg است که در حدود سال ۱۷۹۰ خود و پیروانش را از کلیسای لوتری جدا کرد و چون تحت پیگرد حکومت قرار داشت در سال ۱۸۰۲ به آمریکا رفت. در سال ۱۸۰۴ پیروانش بدنبال او رفتند و بدین ترتیب راپ باتفاق حدود صد خانواده در پنسیلوانیا مستقر گردید. مجموعه دارایی آنها چیزی حدود ۲۵۰۰۰ دلار بود که با آن زمین و ابزار خریدند. زمینشان جنگلی بکر و دست نخورده بود که قیمتش معادل کل دارایی آنها میشد. ولی آنها بهای این زمین را در چند قسط پرداخت کردند. پس از خرید زمین تصمیم گرفتند که بر اساس اشتراک ثروت با هم زندگی کنند و روی نکات زیر به توافق رسیدند:

- ۱- هر عضو تمام مایملک خود را تحویل جامعه میدهد و از این بابت امتیازی بدست نخواهد آورد. در جامعه همه با هم برابر هستند.
- ۲- قوانین و مقررات جامعه به یکسان برای همه لازم‌الاجراست.
- ۳- هر عضو فقط برای منفعت کل جامعه کار میکند و نه برای شخصی.
- ۴- هر کس از این جامعه جدا شود حق مطالبه غرامت در مقابل کارش ندارد، اما معادل آنچه که با خود به جامعه آورده به وی برگردانده میشود. آنها که در ابتدا چیزی به جامعه نداده‌اند و به آرامی و دوستانه از آن جدا میشوند یک هدیه جدایی دریافت خواهند کرد.
- ۵- در عوض جامعه تعهد میکند که مایحتاج زندگی، مراقبت لازم در موقع بیماری و کهولت سن را برای هر عضو و خانواده او تأمین نماید. هر وقت والدینی فوت کنند و یا با بر جای گذاشتن

فرزندانشان جامعه را ترک نمایند، جامعه از کودکان نگهداری خواهد کرد.

در اولین سالهای زندگی اشتراکی‌شان، آنوقت که میبایست بیابان را شخم بزنند و در عین حال سالیانه ۷۰۰۰ دلار بابت اقساط زمین خریداری شده بپردازند، طبیعتاً اوضاع برایشان سخت بود. این سختی اوضاع باعث انحراف چند نفر از ثروتمندترها شد که از جامعه جدا شده و پولشان را پس گرفتند، و این مشکلات اعضای جامعه را بسیار تشدید کرد. اما اغلبشان به عهد خود وفا کردند و بدین ترتیب تا سال ۱۸۱۰، یعنی در عرض فقط پنج سال، کلیه قرضه‌ایشان را پرداخت نمودند. در سال ۱۸۱۵ آنها به دلایل مختلفی کل دارایی‌شان را فروختند و یکبار دیگر بیست هزار جریب زمین جنگلی بکر در ایالت ایندیانا خریداری کردند. در اینجا بعد از چند سال شهر زیبای نیوهارمونی را ساختند، بخش غالب زمینهایشان را زیر کشت بردند، تاکستانها و مزارع ذرت بوجود آوردند؛ یک کارخانه ریسندگی و بافندگی پشم و پنبه درست کردند و با گذر هر روز ثروتمندتر شدند. در سال ۱۸۲۵ آنها دوباره کل مایملکشان را به آقای رابرت اوون به قیمت صد هزار دلار فروختند و برای بار سوم سراغ جنگلهای دست نخورده رفتند. این بار در کرانه رودخانه بزرگ اوهایو مستقر شدند و شهر اکونومی را ساختند که وسیعتر و زیباتر از هر شهری است که قبلاً در آنها زندگی کرده‌اند. در سال ۱۸۳۱ کنت لئون به اتفاق سی نفر آلمانی به آمریکا آمد تا به آنها بپیوندند. اهالی اکونومی از تازه واردین با شادی استقبال کردند. اما کنت بعضی از اعضای جامعه را علیه راپ تحریک کرد و به این دلیل در یک مجمع عمومی کل اعضا تصمیم گرفته شد که لئون و پیروانش مجتمع را ترک کنند. آنهايي که در جامعه باقی ماندند به ناراضیان بیش از صد و بیست هزار دلار پرداخت کردند. با این پول لئون یک جامعه دیگر بوجود آورد که در هر صورت بخاطر بدی مدیریت با شکست مواجه شد. اعضای این جامعه پراکنده شدند و کنت لئون پس از مدتی کوتاه مثل یک خانه بدوش در تگزاس درگذشت. اما جامعه راپ تا همین امروز با رونق باقی مانده است. فینچ مسافری که پیش‌تر به او اشاره کردیم، در باره وضعیت کنونی این جامعه چنین گزارش میدهد:

"شهر اکونومی دارای ۳ خیابان عریض و طولانی است که توسط ۵ خیابان عمودی به همان پهنی قطع میشوند. این شهر دارای یک کلیسا، یک هتل عمومی، یک کارخانه پشمبافی، یک کارخانه پنبه‌بافی، یک کارخانه ابریشم، یک ساختمان پرورش کرم ابریشم، مغازه‌های بزرگ عمومی برای فروش اجناس به غریبه‌ها و ارائه

مایحتاج به اعضا جامعه، یک موزه شگفتیهای طبیعی کارگاهها برای حرفه‌های مختلف، ساختمانهای کشاورزی و خانه‌های زیبا و وسیع برای خانواده‌های مختلف است و باغی بزرگ در کنار هر خانه وجود دارد. زمینهای زراعی این شهر بیش از ۹ کیلومتر طول و یک کیلومتر عرض دارد. این زمینها دارای تاکستانهای وسیع، یک باغ سی و هفت جریبی، زراعت گندم و چراگاه است. تعداد اعضای مجتمع حدود چهارصد و پنجاه نفر است. این مردم خوب لباس میپوشند، غذای خوب میخورند، مسکن عالی دارند، بشاش، راضی، شاد و با فرهنگ هستند و سالهای بسیار است که فقر بخود ندیده‌اند. "برای مدتی در میان آنها هم شدیداً علیه ازدواج تبلیغ میشد، اما حالا آنها ازدواج میکنند و صاحب خانواده‌اند و بسیار اشتیاق دارند که اگر اشخاص مناسبی پیدا شوند تعداد اعضایشان را زیاد کنند. مذهب آنها عهد جدید نام دارد، اما هیچ کیش خاصی ندارند و در اعتقادات اعضایشان دخالت نمیکنند. تنها این شرط هست که هر کس دیگران را راحت بگذارد و اقدام به تفرقه‌افکنی روی امور اعتقادی نکند. آنها خودشان را هارمونیکست [طرفدار هماهنگی] مینامند. آنها هیچ کیش حقوق‌بگیر ندارند.

آقای راپ، که بیش از ۸۰ سال دارد، بعنوان کشیش و فرماندار عمل میکند. هارمونیکستها موسیقی را دوست دارند و هر از گاهی عصرها کنسرت و مجلس موسیقی ترتیب میدهند. یک روز قبل از رسیدن من، فصل درو را با یک کنسرت بزرگ در مزارع شروع کردند. در مدارسشان خواندن، نوشتن، حساب و دستور زبان یاد میدهند، اما آنها هم مثل شیکرها هیچیک از علوم را آموزش نمیدهند. این مردم بسیار بیش از آنکه احتیاج دارند کار میکنند. تمام سال از طلوع تا غروب آفتاب، همه کار میکنند و آنها که نمیتوانند در زمستان در کارخانه‌ها کار کنند به خرمن‌کوبی و غذا دادن احشام میپردازند. آنها صاحب ۷۵ گاو شیرده، گله‌های بزرگ گوسفند، تعداد زیادی اسب، خوک و مرغ و خروس هستند. هارمونیکستها از محل پس اندازشان مبالغ هنگفتی به تجار و بانکدارها قرض داده‌اند. آنها بخاطر ورشکستگیهای این اشخاص بخش زیادی از پولی که قرض داده بودند را از دست داده‌اند اما هنوز هم مقدار زیادی پول بی‌مصرف دارند که مرتباً افزایش پیدا میکند.

"تلاش آنها همیشه این بود که هر چیز مورد نیازشان را خودشان تولید کنند تا احتیاج هر چه کمتری به خرید از دیگران پیدا کنند، و بتدریج بیش از آنچه که مورد نیازشان بود تولید کردند. بعدها با پرداخت پانزده هزار دلار یک گله ۱۰۰ تایی گوسفند مرینوس خریدند تا پشم گوسفندهایشان را اصلاح کنند. این مردم جزو اولین کلنی دیگری که بر اساس اشتراک ثروت تشکیل شد در زوآر Zoar واقع در ایالت اوهایو قرار داشت. مردم این کلنی نیز از سپراتیست‌های ورتمبرگ بشمار میروند که همزمان با این کلنی با راپ، خود را از کلیسای لوتر جدا کرده، و همانند او پس از دهسال مورد آزار و تعقیب قرار گرفتن توسط این کلیسا و دولت، از آلمان مهاجرت کرده بود. آنان مردمی بسیار فقیر بودند و تنها با کمک کواکرهاى انساندوست در لندن و آمریکا توانستند به مقصدشان برسند. آنها تحت رهبری کشیش‌شان، بوملر Bäumlér، در پاییز ۱۸۱۷ به فیلادلفیا رسیدند و از یک کواکر قطعه زمینی به مساحت ۷ هزار جریب خریدند که هنوز نیز آن را دارند. قیمت زمین، که سر به ۶ هزار دلار میزد، قرار بود بتدریج پرداخت شود. آنها وقتی به محل رسیدند و پولهایشان را شمردند، متوجه شدند که به ازاء هر نفر فقط ۶ دلار دارند. این تمام چیزی بود که آنان داشتند، هنوز یک دینار هم از قیمت خرید زمین پرداخت نشده بود و تازه قرار بود از این شندرغازی که داشتند غله، ابزار کشت و مایحتاج لازم تا خرمن بعدی را نیز خریداری کنند. زمینشان جنگلی بود که در آن فقط چند

کلبه چوبی قرار داشت، و این چیزی بود که باید آن را شخم میزدند. ولی آنها مصممانه دست بکار شدند، و بزودی زمین را برای شخم زدن آماده نمودند و حتی سال بعد در آنجا یک آسیاب هم درست کردند. در ابتدا زمینشان را به تکه‌های نسبتاً کوچک تقسیم کردند، که هر کدام توسط یک خانواده به تنهایی کشت میشد و ملک

خصوصی‌شان بحساب می‌آید. اما بزودی دریافتند که این شیوه مفید نیست، چرا که هر کس فقط برای خود کار میکرد. آنها نمیتوانستند جنگل را با سرعت لازم صاف کرده و آماده شخم نمایند، و یا هیچ کمک مؤثری به همدیگر بکنند. بدین ترتیب خیلی از آنان در قرض

فرو رفتند و در خطر فقر کامل قرار گرفتند. یکسال و نیم بعد در آوریل ۱۸۱۹ متحد شدند، جامعه‌ای متکی بر اشتراک ثروت بوجود آوردند، نظامنامه‌ای تدوین کرده و به اتفاق آراء کشیش‌شان، بوملر، را بعنوان رئیس این جامعه انتخاب کردند. آنها سپس تمام قروض اعضا جامعه‌شان را پرداخت نموده، مدت پرداخت زمین را برای ۲ سال تمدید کردند، و با علاقه‌ای دو چندان و تلاش مشترک بکار پرداختند. کار آنها، با این تنظیمات جدید چنان موفق بود که توانستند تمام قیمت زمین را به‌مراه بهره‌اش چهار سال پیش از موعد مقرر پرداخت کنند. و اما پیشرفت آنها در زمینه‌های دیگر چگونه بود؟ تصویر زیر که توسط دو شاهد عینی داده شده این نکته را روشن می‌سازد:

یک تاجر آمریکایی که مرتباً به زوار رفت و آمد دارد آنجا را بعنوان یک نمونه کامل از پاکیزگی، نظم و زیبایی توصیف میکند. جایی که در آن یک مهمانخانه عالی، یک عمارت برای زندگی بوملر سالخورده، یک باغ قشنگ به مساحت دو جریب با گلخانه‌ای بزرگ، و خانه‌ها و باغچه‌های زیبا و خوب ساخته شده وجود دارند. اما مردم آنجا را بسیار خوشحال و راضی، سخت‌کوش و محترم توصیف میکنند. توصیف این شخص از زوار در روزنامه پینزبورگ (اوهایو) ژوئیه ۱۸۴۳ منتشر گردید.

فینچ، که از او تاکنون چند بار یاد کرده‌ایم، اظهار میدارد که این مجتمع، در میان جوامعی که در آمریکا بر اساس اشتراک ثروت بنا شده‌اند کاملترین‌شان است. او لیست بلند بالایی از دارایی این مجتمع بدست میدهد و میگوید که آنها صاحب یک کارگاه ریسندگی کتان، یک کارگاه پشمبافی، یک دباغ‌خانه، کارگاههای ریخته‌گری آهن، دو آسیاب، دو کارخانه چوب‌بری، دو ماشین خرمن‌کوبی و تعدادی کارگاه برای هر حرفه قابل تصور هستند. او همچنین میگوید که زمین مزروعی آنان بهتر از هر مزرعه‌ای که در آمریکا دیده است مورد بهره‌برداری قرار میگیرد. مجله فنیگ تخمین میزند که ارزش

دارایی سپراتیست‌ها بین صد و هفتاد تا صد و هشتاد هزار دلار باشد. و تمام این دارایی باید در فاصله بیست و پنج سال بدست آمده باشد زیرا وقتی آنان شروع به کار کردند بجز نفری ۶ دلار هیچ چیز نداشتند. جمعیتشان حدود ۲۰۰ نفر است. آنها نیز برای مدتی ازدواج را ممنوع کرده بودند ولی همانند راپیت‌ها آنها نیز در این مقررات تجدید نظر کرده و اکنون ازدواج در بین آنان معمول است. بگوید. کاملاً بر عکس، هر کس چیزی گفته در تعریف از آنان بوده

است و حداکثر آنچه مورد انتقاد واقع شده تعصبات مذهبی آنان، یک کلنی مرکب از سوسیالیست‌های مهاجر انگلیسی در آلوالیتی بویژه تعصبات شیگرها، میباشد که به هر رو روشن است که ربطی به ایده اشتراک ثروت ندارند. بدین ترتیب من میتوانم از نوشته‌های خانم مارتینو، مسرس، ملیش و باکینگهام و بسیار کسان دیگری مثال بیاورم، ولی از آنجا که تا همین جا به حد کافی در این رابطه گفته شده و بعلاوه روایات این افراد مشابه یکدیگر است شرح بیشتر از این دیگر ضرورتی ندارد.

موفقیتی که نصیب شیگرها، هارمونیست‌ها و سیراتیست‌ها شده و بعلاوه اصرار عمومی برای ایجاد یک نظم جدید در جامعه انسانی و همینطور فعالیتهای سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها، که در متن این علاقه عمومی پا گرفته‌اند، باعث شده که طی سالهای اخیر افراد بسیار بیشتری در آمریکا دست به اقدامات مشابهی بزنند. از جمله آقای گینال، یک کشیش آلمانی در فیلادلفیا، جامعه‌ای را بنیان گذاشته که ۲۷۰۰ جریب جنگل در ایالت فیلادلفیا خریداری کرده، بیش از ۸۰ خانه در آنجا ساخته و هم اکنون حدود پانصد نفر را، که عمدتاً آلمانی هستند، اسکان داده است. آنان صاحب یک دباغی و سفال‌سازی بزرگ، کارگاهها و فروشگاههای متعددی هستند و واقعا در رفاه بسر میبرند. احتیاجی به گفتن ندارد که آنان نیز در یک جامعه متکی بر مالکیت اشتراکی زندگی میکنند. در مورد نمونه‌های زیر این وضعیت صدق میکند. شخصی بنام هیژی Hizby، که استاد آهنگری از شهر پیتزبورگ (اوهايو) میباشد، در شهر زادگاه خود جامعه مشابهی برپا نموده که سال گذشته حدود ۴۰۰۰ جریب زمین در حوالی شهر خریداری کرد و در صدد است تا یک کلنی بر مبنای مالکیت اشتراکی بوجود آورد. بعلاوه یک کلنی مشابه در ایالت نیویورک واقع در شنیتلز Shaneateles قرار دارد که توسط یک سوسیالیست انگلیسی بنام جی. آ. کالینز در بهار ۱۸۴۳ بنیاد گذاشته شده و دارای سی عضو است، همینطور در میندن واقع در ایالت ماساچوست یک کلنی وجود دارد که از سال ۱۸۴۲ حدود صد نفر در آن اسکان داشته‌اند. دو کلنی دیگر در پایک کانتی واقع در ایالت پنسلوانیا وجود دارند که آنها نیز اخیراً تأسیس شده‌اند. در بروک فارم ماساچوست، کلنی‌ای وجود دارد که در آن پنجاه عضو و سی تازه وارد بر روی ۲۰۰ جریب زمین زندگی میکنند و یک مدرسه عالی تحت نظارت کشیشی یونیتاریست بنام گ. ریپلی تأسیس کرده‌اند. همینطور در نورتمپتون در همان ایالت مجتمعی وجود دارد که در سال ۱۸۴۲ تأسیس شده و صد بیست عضو آن بر روی ۵۰۰ جریب زمین، که در آن کشاورزی و دامداری صورت میگیرد، و همینطور در کارخانه چوب‌بری، و در کارگاه ابریشم‌بافی و رنگرزی‌اش مشغول بکار هستند. و بالاخره یکدیگر خوب کنار می‌آیند - همه ناظران این نکته را تصدیق میکنند

توسط توماس هانت تأسیس گردید و بسرعت در حال توسعه است. علاوه بر این کلنی‌ها، گفته میشود که چند کلنی دیگر نیز اخیراً بنیان گذاشته شده‌اند هر چند که هنوز اخبار مربوط به آنها منتشر نشده است. اما به هر حال یک چیز کاملاً قطعی است: آمریکایی‌ها و بویژه کارگران فقیر در شهرهای بزرگ نیویورک، فیلادلفیا، بوستون و غیره مسأله را کاملاً جدی گرفته‌اند و به تأسیس انجمنهای بسیار زیادی جهت فراهم کردن ملزومات ایجاد چنین جوامعی اقدام کرده‌اند. مرتباً مجتمع‌های جدیدی در حال بوجود آمدن هستند. آمریکایی‌ها دیگر از اینکه بردگان تعداد قلیلی از اشخاص ثروتمند باشند که از برکت کار آنان زندگی میکنند خسته شده‌اند. و روشن است که در پرتو کوشش و زحمات فراوان این ملت، جوامع متکی به اشتراک ثروت بزودی در بخش قابل ملاحظه‌ای از کشورشان بوجود خواهند آمد.

این فقط در آمریکا نیست که چنین جوامعی بوجود آمده‌اند. در انگلستان نیز تلاشهایی بمنظور ایجاد جوامع اشتراکی صورت گرفته است. رابرت اوون انساندوست در آنجا سی سال است که این آرمان را تبلیغ میکند، تمام دارایی هنگفتش را تاکنون وقف آن نموده و دار و ندارش را صرف کرده تا کلنی فعلی در هارمونی واقع در ایالت هامپشایر را بنیان گذارد. انجمنی که وی با این هدف تأسیس کرد ملکی به مساحت ۱۲۰۰ جریب خریداری نمود و در آنجا جامعه‌ای مبتنی بر نظریات اوون بوجود آورد. این جامعه اکنون بیش از یکصد عضو دارد که همگی در یک ساختمان بزرگ با هم زندگی میکنند و تاکنون عمدتاً به کار کشاورزی مشغول بوده‌اند. از آنجا که قرار بود این کلنی از همان بدو امر نمونه‌ای کامل برای نظم جدید در جامعه محسوب شود، سرمایه قابل توجهی برای این کار لازم بود و تاکنون حدود دویست هزار تالر [پوند استرلینگ معادل ۷ تالر - م] بابت آن صرف شده است. بخشی از این پول قرض شده بود و میبایست طی زمانی پرداخت میشد. در نتیجه دشواریهای زیادی بعلت این قرض ببار آمد و بخاطر کمبود پول بسیاری از تأسیسات این کلنی ناتمام ماند و به مرحله سودآوری نرسید. بعلاوه از آنجا که اعضا این مجتمع صاحبان منحصر بفرد آن نبودند بلکه تحت نظارت مدیران انجمن سوسیالیست‌ها، یعنی کسانی که این تأسیسات به آنان تعلق دارد، قرار داشتند گاه بگاه سوء تفاهمات و نارضایتی‌هایی از این بابت نیز ببار می‌آمد. ولی علیرغم همه این دشواریها، جریان کارها رو به پیشرفت است، اعضا آن بی اندازه با یکدیگر خوب کنار می‌آیند - همه ناظران این نکته را تصدیق میکنند

– و به یکدیگر کمک میکنند. علیرغم همه مشکلات موجودیت این نهاد اکنون دیگر تضمین شده است. مسأله اصلی این است که دشواریها از خود این مجتمع ناشی نمیشود بلکه به این علت بوجود آمده‌اند که هنوز این جامعه کاملاً راه نیافتاده است. اگر اینطور نبود اعضا آن دیگر مجبور نبودند که تمام درآمدها را بابت پرداخت بهره و پولی که قرض شده بود صرف کنند، بلکه میتوانستند این درآمدها را برای تکمیل کردن تأسیسات مجتمع و اداره بهتر آن استفاده نمایند. و بعلاوه میتوانستند مدیرانشان را خود انتخاب کنند و دائماً به رؤسای انجمن سوسیالیست‌ها وابسته نباشند.

اقتصاددانی خیره که به منظور آشنایی با وضعیت کشاورزی در انگلستان به سرتاسر این کشور سفر کرده و گزارشات مربوطه را در روزنامه مورنینگ کرونیکل با امضاء "کسی که یک عمر شخم زده است" [اسم مستعار الکساندر سامرویل] منتشر نموده، در شماره مورخ ۱۳ دسامبر ۱۸۴۲ این نشریه کلنی فوق‌الذکر را چنین توصیف میکند.

نویسنده پس از عبور از منطقه‌ای که وضع زراعتش بسیار بد بود و در زمینهای آن بیش از بوته ذرت علف هرز بچشم میخورد به دهی در آن حوالی میرسد و در آنجا برای اولین بار در عمرش چیزی درباره سوسیالیست‌های مقیم هارمونی به گوشش میخورد. در آنجا مرد متمولی به او میگوید که سوسیالیست‌های مقیم هارمونی بر روی زمین بزرگی زراعت میکنند، و در کار خود بسیار موفق هستند. وی همچنین اضافه میکند که تمام شایعات دروغی که درباره این جماعت پخش شده خلاف واقع‌اند، و در حقیقت اگر فقط نیمی از اهالی آن قصبه به اندازه این سوسیالیست‌ها درستکار بودند وضعشان بمراتب بهتر میشد. آن مرد در ادامه سخنانش میگوید که خیلی خوب میشد اگر زمینداران بزرگ آن منطقه به اندازه این سوسیالیست‌ها به مردم فقیر قصبه کار و شغل سودمند میدادند. البته سوسیالیست‌ها درباره مالکیت نظرات خود را دارند ولی با این وجود خودشان را خیلی خوب اداره میکند و سرمشقی برای تمام آن منطقه شده‌اند. وی میافزاید: عقاید مذهبی آنان متنوع است. بعضی‌ها به این کلیسا و عده‌ای به کلیسای دیگر میروند، و هیچگاه درباره مذهب یا سیاست با مردم صحبت نمیکند. در پاسخ به پرسش من دو نفر از آنان گفتند که هیچ عقیده ویژه مذهبی در بین آنها وجود ندارد و هر کس میتواند به هر چه میخواهد معتقد باشد. در ابتدا که شنیدیم آنها به این منطقه می‌آیند هم‌همان خیلی نگران شدیم. ولی اکنون دریافته‌ایم که آنها همسایگان بسیار خوبی هستند. سرمشق اخلاقیات خوبی برای مردم ما شده‌اند، بسیاری از افراد فقیر ما را شاغل کرده‌اند. از آنجایی که هیچگاه سعی نکرده‌اند که عقایدشان را به ما

تحمیل کنند هیچ دلیلی برای آنکه از دشمنان ناراضی باشیم نداریم. همه آنان رفتار محترمانه و با فرهنگ دارند و هیچکس در این حوالی جرأت ندارد نسبت به اخلاقیات آنان ایرادی بگیرد. گزارشگر ما روایات مشابهی را از دیگران شنید و سپس خود به هارمونی رفت. یکبار دیگر پس از گذر از زمینهایی که بد کشت شده بودند، او به یک مزرعه شلغم میرسد که بنحو بسیار خوبی کشت شده بود و محصول آن فراوان و عالی بود. وی به دوستش که خود یک کشاورز محلی با زمین اجاره‌ای بود میگوید: اگر این شلغم‌ها کار سوسیالیست‌ها هستند آینده آنها درخشان است. پس از اندکی او به یک گله هفتصد گوسفندی متعلق به سوسیالیست‌ها بر میخورد که آنها نیز وضعیتی بسیار خوب داشتند، و سپس به یک عمارت وسیع زیبا و محکم میرسد. البته هنوز در آنجا همه چیز ناتمام بود. آجر و تیرهای چوبی پخش بودند و دیوارها نیمه ساخته و زمین کنده نشده بنظر می‌آمد. به مجرد ورود به این محل مسکونی از آنان بنحوی دوستانه و محترمانه استقبال بعمل آمد، همه جای ساختمان به آنها نشان داده شد. در طبقه همکف یک سالن غذاخوری بزرگ و یک آشپزخانه قرار داشت. از آشپزخانه ظرفهای پر از غذا توسط یک ماشین به سالن غذاخوری برده شده و ظروف خالی آن برگردانده میشد. چند نفر از کودکان به تازه واردین چگونگی کارکرد ماشین را نشان دادند. این کودکان بنحو قابل توجهی تمیز بودند، لباسهای مرتب به تن داشتند، از ظاهر سالمی برخوردار بودند و رفتارشان با نزاکت بود. زنانی که در آشپزخانه کار میکردند نیز بسیار مرتب و متین بودند، و میهمان تازه وارد از اینکه در بین آنها ظرف شسته نشده – ناهار تازه تمام شده بود – این زنان این چنین تمیز و مرتب بودند بسیار متعجب گردید. وسایل آشپزخانه زیباتر از آن بودند که بتوان توصیفشان کرد و استاد کار لندنی که این تجهیزات را ساخته بود میگفت که حتی لندن هم فقط آشپزخانه‌های بسیار معدودی وجود دارند که چنین تجهیزات کامل و گرانبه‌ای دارند. ملاحظه‌ای که ناظر ما نیز با آن توافق دارد. در کنار آشپزخانه، دستشویی‌ها، حمام‌ها، زیرزمینها و اتاقهای مجزایی قرار داشتند که اعضا مجتمع پس از پایان کار میتوانستند در آنجا به نظافت خود بپردازند.

در طبقه بعدی سالن رقص بزرگی وجود داشت و در بالای این سالن اتاقهای خواب قرار داشتند که همگی دارای اسباب و اثاثیه بسیار راحتی بودند.

باغ این مجتمع که به مساحت بیست و هفت جریب بود، در وضعیت عالی قرار داشت و در هر گوشه این محل کلا جنب و جوش زیادی مشاهده میشد. در یک گوشه آجر ساخته میشد، سنگ آهک پخته

میشد، بناها مشغول بودند و جاده‌ها در دست احداث؛ صد جریب زمینی که بر روی آن گندم کاشته شده بود بچشم میخورد و تازه زمینهای بیشتری قرار بود کشت شوند. در محل دیگر چاله بزرگی برای جمع‌آوری کود مایع‌کنده میشد و در یک جا از ترکه‌های پوسیده‌ای که بر روی زمین پراکنده بودند خاک گیاه تهیه میشد تا بعنوان کود از آن استفاده شود. خلاصه کلام، همه چیز بکار گرفته میشد تا بارآوری زمین افزایش یابد.

گزارشگر ما چنین نتیجه میگیرد: "بنظر من ارزش هر جریب زمین اجاره شده آنان برآحتی به ۳ پوند میرسد حال آنکه آنان فقط ۱۵ شلینگ بابت هر جریب میپردازند. آنها معامله خوبی کرده‌اند بشرطی که از عهده‌اش برآیند. مستقل از آنکه در مورد امیال اجتماعی آنها چه گفته میشود، باید اذعان کرد که شیوه زراعت آنان از نوع برتری است."

اجازه دهید به این توضیحات چیزی در مورد مقررات درونی این جامعه اضافه کنم. اعضا با یکدیگر در یک خانه بزرگ زندگی میکنند، هر کدام اطاق خواب مجزایی دارند که از اثاثیه بسیار راحتی برخوردار است. کارهای خانه آنان جمعا توسط چند نفر از زنان صورت میگیرد و بدین ترتیب در وقت، هزینه و مشکلات بمقدار زیادی صرفه‌جویی میشود، که در صورت وجود تعداد زیادی خانه کوچک کاملا غیر ممکن هستند. بعنوان مثال، حرارت اجاق آشپزخانه بطور همزمان تمام اطاقهای ساختمان را گرم میکند، و توسط لوله‌کشی هر اطاق دارای آب گرم و سرد است. امکانات عملی و مساعد مشابه دیگری نیز دیده میشوند که تنها در نهادهای جمعی امکانشان وجود دارد. کودکان به مدرسه‌ای فرستاده میشوند که به این مجتمع وابسته است و در آنجا به هزینه عمومی آموزش مییابد. والدین هر وقت بخواهند میتوانند کودکانشان را ببینند و آموزش آنان چنان تنظیم شده که هم به رشد فکری و جسمی آنان کمک کند و هم برای زندگی در مجتمع مفید باشد. کودکان نه از مجادلات مذهبی و فقهی و نه از آموزش زبان یونانی و لاتین درعزادند. در عوض آنها بیشتر با طبیعت، بدن انسان و ظرفیت‌های فکری خودشان آشنا میشوند. کودکان خستگی ناشی از مدل معیّنی در کلاسهای سر بسته نشستن را در فضای باز برطرف میکنند. چرا که کلاسهای آنان به همان اندازه که در فضای بسته تشکیل میشود در فضای باز نیز برگزار میگردد و کار کردن هم جزیی از آموزش آنان محسوب میشود. آموزش اخلاقی آنان محدود به کاربرد یک اصل میشود: رفتاری که دوست نداری دیگران با تو بکنند با آنها نکن، و یا بعبارت دیگر بکار بستن برابری کامل و عشق برادرانه. همانگونه که گفتیم این کلنی تحت مدیریت رئیس و مدیران انجمن سوسیالیست‌هاست. این مدیران هر سال توسط کنگره‌ای که هر انجمن محلی به آن یک عضو خود را میفرستد انتخاب میشوند. این مدیران در چهارچوب مقررات انجمن از قدرت کامل و نامحدودی برخوردارند و به کنگره جوابگو هستند. بنابراین کلنی توسط کسانی اداره میشود که در خارج از آن زندگی میکنند، و تحت چنین شرایطی البته سوء تفاهمات و رنجشها بوجود میآیند. ولی حتی اگر تجربه‌ای در هارمونی در دست اجراست، چه بعلت ملاحظه فوق و

چه بعلت مشکلات مالی، ناموفق از آب درآید - امری که بهیچوجه فعلا محتمل نیست - باز در آنصورت این اتفاق دلیلی بیشتر بر مطلوبیت جوامع متکی بر ثروت اشتراکی است. چه اینکه این مشکلات هر دو ریشه در این حقیقت دارند که اشتراک ثروت در این مجتمع بطور کامل تحقق نیافته است. اما علیرغم همه اینها موجودیت کلنی تضمین شده است، و حتی اگر نتواند کار خود را با سرعت زیاد پیش برده و آن را به سرانجام برساند، حداقل مخالفین آن از لذت مشاهده فروپاشی‌اش محروم خواهند ماند. بنابراین میبینیم که جوامع متکی بر اشتراک ثروت به هیچ وجه ناممکن نیستند و بلکه برعکس، همه این تجارب کاملا موفق بوده‌اند. همچنین میبینیم که مردمی که در جوامع اشتراکی زندگی میکنند در ازای کار کمتر از زندگی بهتری برخوردار هستند، از فراغت بیشتری برای رشد فکریشان بهره‌مند شده‌اند، و کلا در مقایسه با همسایگانشان، که مالکیت خصوصی را حفظ کرده‌اند، آدمهای بهتر و با فرهنگ‌تری هستند، و تمام این ادعاها تاکنون توسط آمریکاییان، انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها و بلژیکی‌ها و تعداد زیادی آلمانی تأیید شده است. اکنون در هر کشوری افرادی وجود دارند که مشغول تبلیغ این ایده‌آل هستند و کمر به تحقق امر جوامع اشتراکی بسته‌اند. این مسأله برای همه مهم است، اما برای کارگران فقیری که هیچ چیز ندارند، کارگرانی که زندگی فردای‌شان را از قبل دستمزدی که امروز دریافت کرده‌اند میگذرانند و هر لحظه ممکن است بعلت اتفاقات اجتناب‌ناپذیر و پیش‌بینی نشده به فلاکت کشانده شوند اهمیت بسیار خاصی دارد. جامعه اشتراکی به آنان دورنمای یک زندگی امن و مستقل را میدهد که در آن نگرانی جایی ندارد، زندگی که طی آن آنها از حقوقی کاملا برابر با کسانی برخوردار خواهند بود که امروز، با استفاده از ثروتشان کارگران را به بردگان خویش تبدیل میکنند. این کارگران کسانی هستند که مسأله برایشان بیشترین اهمیت را دارد. در کشورهای دیگر کارگران اکنون هسته اصلی جریانی را تشکیل میدهند که خواهان اشتراک ثروت است. و این همچنین وظیفه کارگران آلمانی است که بطور جدی به آن توجه نمایند. اگر کارگران در بین خودشان متحد شوند، به همدیگر متکی شوند و یک هدف را دنبال کنند، بینهایت از ثروتمندان قدرتمندتر خواهند بود. و بعلاوه اگر آنها چنین هدف منطقی را مد نظر داشته باشند، هدفی که خواهان بهترین چیزها، یعنی جامعه اشتراکی، برای کل بشریت است، در آنصورت بدیهی است که با هوش‌ترین و بهترین افراد از ثروتمندان نیز موافقتشان را با کارگران اعلام کرده و از آنان حمایت خواهند نمود. و هم اکنون افراد متمول و با فرهنگ بسیاری در همه نقاط آلمان وجود دارند که علنا از اشتراک ثروتها اعلام حمایت کرده‌اند و از مطالبات مردم برای دست یافتن به چیزهای خوب جهان، که طبقه ثروتمند از آن خود کرده، دفاع میکنند.

مترجم: فرهاد بشارت

این مطلب در اواسط اکتبر ۱۸۴۴ توسط انگلس به آلمانی نوشته شده و برای ترجمه فارسی از ترجمه انگلیسی آن در جلد ۴ کلیات آثار مارکس - انگلس صفحات ۲۱۴ تا ۲۲۸ استفاده شده است.

در این بخش مصاحبه ای داریم با دو فعال دانشجویی کمونیست یعنی پریسا نصرآبادی و امیر محسن محمدی در خصوص وضعیت کمونیسم در خاور میانه و چگونگی و امکان پیروزی آن در شرایط کنونی

مشاهدات عینی حاکی از آن می باشد که سیر تحولات سرمایه داری در نقاطی دور از مرکز آن رقم می خورد ، امروز بیشترین جاذبه آلترناتیو چپ و کمونیستی باز هم نه در غرب تماماً صنعتی که در کشور هایی چون یونان، ترکیه و ایران رقم می خورد با این اوصاف شما فکر می کنید احتمال پیروزی این آلترناتیو در صحنه مبارزات مردمی چقدر و چگونه می تواند باشد؟

پریسا نصرآبادی: جوابی که می خواهم به سوال اول شما بدهم نه بر اساس پیش فرض های تئوری های مرکز-پیرامونی است، نه مدل های توسعه و نه حتی حلقه های ضعیف سرمایه داری. صرفاً فکر می کنم اگر بر مجموعه ای از مشاهدات عینی و فاکت ها تکیه کنیم کفایت می کند.

کشورهایی که شما از آن نام بردید چه به دلیل موقعیت ویژه شان در منطقه ای چون خاورمیانه و چه به دلیل وضعیت بین قاره ای شان، چنانچه حامل تحركات جدی باشند، بر کشورهای دیگر منطقه و مجاور خود تأثیرات غیرقابل انکاری می نهند. یک فاکتور خیلی مهم که باید آن را در تحلیل فاکت ها لحاظ کنیم مساله بحران اقتصادی است. همان طور که حتما بحران سیاسی-اقتصادی در یونان و تلاطم های داخلی آن را دنبال کرده اید، شرایط ویژه ای با بروز بحران جهانی و رکود عظیم اقتصادی واقع شده که چند نکته رو به ما یادآور میشود: اول این که بحران های ادواری سرمایه داری نمایانگر یک ویژگی و خصالت درون ذاتی سرمایه داری است بحران یک شاخص اساسی برای درک ما از سرمایه داری، دینامیسم درونی آن و درک تضاد های موجود در آن است که به ویژه در آن تئوری گرایش نزولی نرخ سود که مارکس مطرح کرده است اهمیت می یابد.

ورود به دوره سرمایه داری مالی و گسترش آنچه که مارکس آن را «نظام اعتباری» می نامید شاخصی قابل توجه از دوران اخیر سرمایه داری است که خود موجد بحران های جدی در این سیستم بوده است که تا هم اکنون نیز به شدت در حال بازتولید بحران در سیستم اقتصاد جهانی است. به نظر می رسد که مشکل نمای نظام سرمایه داری، «بحران» به مثابه امری وجودی باشد که در تمام ادوار سرمایه داری رخ نموده و سرمایه داری تا به امروز، ضمن دست و پنجه نرم کردن با بحران های متعدد در سیکل های حدوداً 40 ساله، در پایان نخستین دهه هزاره سوم، با جدی ترین بحران خود مواجه گشته است.

یک برداشت مسلط در میان منتقدین سرمایه داری این است که بحران سرمایه داری، به ویژه بحرانی همچون بحران طولانی و جدی ای که اکنون در آن بسر می بریم، شاهدهی است دال بر اینکه سرمایه داری به مثابه یک سیستم عینی در حال زوال است. معنای زوال یا این است که بحران، شالوده "سوسیالیسم" را پرورده است و یا اینکه سرمایه داری توسط تضادهای خودش به سمت از هم پاشیدگی می رود.

تبلیغاتی که در باب سرخوردگی گسترده از پروژه انقلاب و فقدان یک طبقه کارگر معترض صورت می گیرد، پناه بردن به این ایده که سرمایه داری به مثابه سیستمی عینی به هر حال دوران شکوفائی اولیه اش و دوران میانی رو به زوال اش را گذرانده و بطور اجتناب ناپذیری بسمت از هم گسیخته گی می رود، وسوسه ی قابل درکی است. در یک نگاه کلی به نظر می رسد که جنب و جوش ذهنی برای تغییر انقلابی غایب است، شدت و حدت بحران کنونی جهانی خود را به مثابه دلیلی ارائه می دهد که شرایط عینی، خودش موجب تغییری در چشم انداز انقلاب خواهد شد.

در مورد کشورهای اروپای غربی و ایالات متحده (ستاد فرماندهی ژنرال های جهانی سازی) و جنبش کارگری و احزاب کمونیست شان، در ایران بسیار تنگ



نظرانه اظهار نظر می شود. فقط کافی است به اعتصاب عظیم معدنچیان انگلیسی در 25 سال گذشته هزاران اعتصاب ریز و درشتی که در سال های اخیر در این کشور ها روی می دهد و رسانه های بورژوازی صدایش را هم در نمی آورند توجه کنید. (مقایسه کنید با مثلا ازدواج چندم فلان هنرپیشه و یا تشریفات و ضیافت های باشکوهی! که حاکمان روسای دول پس از مذاکرات دیپلماتیک بی بو و خاصیتشان برگزار می کنند و رسانه های دمکراسی غربی هر روز و هر ساعت به خورد خلاق می دهند). درست است که طبقه کارگر در این کشورها دیگر آن پویایی و رزمندگی سال های پس از جنگ دوم جهانی را ندارند و احزاب چپ هم با عوارض پسا جنگ سردی هنوز دست در گریبان هستند اما با نگاهی به سطح تشکل یابی کارگران و سنت های مبارزاتی آن ها، این که اتحادیه های بزرگ و قدرتمندی وجود دارند که با تغییر کاربری آن ها و حاکم شدن سنن و سبک کار کمونیستی میتوان دریافت که مبارزه و افق سوسیالیستی در این کشور ها کماکان موضوعیت دارد. از طرف دیگر ، اندیشمندان مارکسیست بزرگی در غرب فعالیت می کنند که کمونیست های ایرانی به گنجینه فکری آن ها بی اندازه محتاج اند. کسانی چون کلیف، بن سعید، پری اندرسون و هاروی نام های آشنایی برای فعالین چپ در کشوری چون ایران هستند.

بنابراین خیلی خلاصه می توان ترجمه شرایط فعلی را چنین بیان کرد که شرایط عینی تغییرات انقلابی فراهم است و به ویژه گره خوردن بحران های اقتصادی به بحران های سیاسی در کشورهایی نظیر ایران یا ترکیه این شرایط عینی را از هر سو تقویت کرده اما عنصر ذهنی غایب است و در سردرگمی، پراکندگی و در فقدان یک استراتژی سوسیالیستی به سر می برد. بدیهی است که در صورت آماده بودن این عنصر ذهنی شرایط محقق شدن یک آلترناتیو چپ و سوسیالیستی به طور خاص موجود است، چرا که یک آلترناتیو سوسیالیستی توان جواب دادن به نیازهای جامعه، ارائه راه حل و رفع مشکلات و بحران های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را به روشنی دارد و غایت و مقصود آن هیچ چیز جز برگرداندن موقعیت و شأنیت انسانی به انسان ها نیست.

امیر محسن محمدی: جاذبه ی شدید آلترناتیو کمونیستی در این کشورها ریشه ی عمیق اجتماعی دارد، چرا که از طرفی در کشورهای بلوک شرق آسیا در حال حاضر تا حدود زیادی پشیمانی عمومی از فروپاشی شوروی وجود دارد، اختلاف طبقاتی شدید تر از قبل شده و فشارهای اقتصادی ناشی از قطع حمایت های مسکو، حتی خاطرات زیبایی را به ذهن نسلی که دوره ی گذشته را به خاطر دارند حداقل از نظر رفاهی و اقتصادی متبادر می سازد، در این میان بحران اقتصادی سرمایه داری نفس جوامع غربی را گرفته است و مردم کشورهایی مانند ایران ترکیه و یونان که دروازه ی میان شرق غرب اند اکنون با یک انتخاب سرنوشت ساز برای تعیین اردوگاه خود مواجه هستند. با تمام این اوصاف احتمال پیروزی آلترناتیو چپ در این مناطق همچنان بیشتر از اروپا و امریکا و بطن سرمایه داری است چرا که سرمایه داری در این کشورها به تنیدگی سایرین نیست و فاشیسم عریان این نظام ها از طرف دیگر امکان دفاع ایدئولوژیک از لیبرالیسم را بسیار مشکل تر می کند، به بیانی دیگر در این کشورها فضای مبارزاتی به خط مقدم جبهه ی مبارزه

با سرمایه داری شبیه تر است، قدرت داشتن بورژوازی وابسته در این کشورها فضایی مانند کشورهای تحت الحمایه از آن دست که در امریکای جنوبی بود به وجود آورده است، امکان مبارزات مسلحانه هم که هنوز در این میان از بین نرفته موجب رادیکال تر شدن فضا گشته و گذشته از این هم کشور های فوق و کلا خاورمیانه رکورد دار کودتاهای نظامی هستند و کودتا خود به عنوان عامل تحریک کننده ای برای شوراندن غش شکست خورده ی جامعه برای تغییر وضع موجود است، نابرابری شدید و اختلاف طبقاتی نیز در این فضا به صورت وحشیانه ای عریان است و همه ی این عوامل در کنار هم سبب قدرت گرفتن آلترناتیو چپ برای تغییر وضع و ایجاد یک دنیای بهتر است.

2. از نظر شما این مبارزات احزاب کمونیستی چگونه باید باشند و آیا شانسی برای پیروزی دوباره کمونیسم در جهانی که بلوک شرق تحت عنوان کمونیسم يك با فرو ریخته باز هم وجود دارد؟
پریسا نصرآبادی: راستش فکر می کنم هیچ کس به اندازه خود کمونیست ها از زمانی که دستاوردهای انقلاب 1917 روسیه توسط سرمایه داری ملی - دولتی مصادره شد و اساسا چیز دیگری شد، اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق را نقد نکرده اند و بیشترین قربانیان آن هم صادق ترین کمونیست های آن روزگاران بودند، بنابراین با این که این کشورها به رهبری شوروی را "بلوک کمونیستی فرو ریخته" بنامیم مخالفم. یکی از تعاریف کلاسیک تحلیل شوروی به مثابه یک سرمایه داری دولتی است که به هیچ عنوان ربطی به تولید اجتماعی شده ی سوسیالیستی ندارد و موقعیت طبقه کارگر در هر سیستم، معیاری کلیدی برای تبیین و توضیح ساختار تولیدی و اقتصادی و نیز دستگاه سیاسی آن کشور است که در مورد حقیقت دیگر این است که آوار این بلوک فرو ریخته بر سر کمونیست ها در اقصی نقاط جهان باعث شده که کار همه ما بسیار دشوار باشد، چرا که به ویژه با توجه به تبلیغات پسا جنگ سردی و هجوم ایدئولوژیک نئولیبرالیسم، ما واقعا راه دشواری در پیش داریم که به نام کمونیسم بجنگیم و برای تحقق آن مثلا به ویژه در کشورهای مذهب زده خاورمیانه ای یا کشورهایی که مهم ترین آماج نئولیبرالیسم پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بوده اند مبارزه نماییم. اما نباید فراموش کنیم که نبرد ما نبرد عقیده ها و ایدئولوژی ها نیست. ما در پشت یک ایدئولوژی سنگر نگرفته ایم تا با ایدئولوژی های دیگر مثل دموکراسی خواهی یا نئولیبرالیسم یا بنیادگرایی بجنگیم! ما عظیم ترین پشتوانه هر نبرد را داریم و آن عینیت است. نبرد ما شالوده مادی دارد. شاید ما هنوز نتوانسته ایم درست محتوای نبردمان را توضیح بدهیم، اما در مربوط بودن ما به این نبرد و شانس ما برای پیروزی لحظه ای نمی توان شک کرد.

امیر محسن محمدی: در مورد روش کار این احزاب نمی توان مدل مشخصی در این لحظه ارائه کرد چرا که بر اساس اصل انکار ناپذیر رئال پلنیک به عنوان یک سنت گریز ناپذیر مبارزاتی چپ، باید در شرایط زمانی و مکانی خود انتخاب شوند و قابل تغییر باشند، در مورد امکان پیروزی کمونیسم هم باید عرض کنم فروپاشی بلوک شرق نه تنها امکان پیروزی کمونیسم را زیر سوال نبرده است بلکه این شبیحی که دنیا را درنوردیده است را از قید بندهای بوروکراتیک و استالینیستی رها نموده است، دیگر کمونیسم

تکنولوژیکی کاملاً باز است اگر بر اساس دینامیسم. این نگرش جبری و خطی که گویا مراحل ویژه ای هستند که باید تمام کشورها از سر بگذرانند تا بدان حد از پیشرفت در چارچوب فرماسیون سرمایه داری برسند که قابلیت انقلاب سوسیالیستی شان را رقم بزنند، کاملاً لیبرالی است و ابداع در چارچوب یک تئوری انقلابی نمی‌گنجد.

بنابراین شرایط به لحاظ مادی کیفیتاً با شرایط اوایل قرن بیستم متفاوت است و بنابراین کیفیت پیشرفت و عقب ماندگی هم دیگرگونه است. از سوی دیگر تئوری‌های امپریالیسم ناظر به شرایط نیز نیاز به آداپته شدن دارند و باید به روز شوند تا جوابگوی مناقشات دول امپریالیسم در دوران پساجنگ سرد و و نظم نوین جهانی باشد. مساله مهم دیگر مناسبات کشورها در بلوک‌های سیاسی و اقتصادی است. چون به طور مشخص از کشوری مثل افغانستان اسم بردید، ناچار هستم به این مساله هم اشاره ای داشته باشم که در مناطق مختلف تغییراتی که در یک کشور به وقوع می‌پیوندد در کشورهای دیگر مستقیماً تأثیر می‌گذارد. برای مثال هرگونه تغییر انقلابی در کشوری چون ایران، بدون هیچ شک و شبهه ای افغانستان و عراق و ترکیه را تکان می‌دهد. و کشورها بعد از تحول عموماً به شدت میل دارند که در یک بلوک واحد مستحیل شوند و از مجموع مناسبات کشورهای موجود در آن تأثیر بگیرند. بنابراین به سادگی قابل پیش بینی نیست که افغانستان ضرورتاً پس از یک تحول انقلابی رو به پیش رفت می‌رود یا نه و این که در هر حالت چه سرنوشت معینی پیدا می‌کند. بدیهی است که مبارزات مردم و جنبش‌های اجتماعی پیش رونده تا حدی می‌تواند تعیین کننده باشد.

امیر محسن محمدی: نه به هیچ وجه، درحال حاضر ما بیشتر با خطر مدل سرمایه داری دولتی از نوع حزب کمونیست چین روبرو هستیم تا شوروی، چرا که در شرایط امروز جهانی اولاً هیچ سیستمی دیگر امکان رشد غیر منطقی دستگاه دیوانسالاری را ندارد، از این منظر بروکراسی بیشتر در قامت دموکراسی الکترونیکی از آن دست که در دولت سارکوزی رواج یافته خودش را نشان می‌دهد. روند صنعتی شدن دیگر به کندی مدل‌های تاریخی‌ای که بررسی می‌کنیم نیست، به علاوه مشکلی که در دوره‌ی استالین پیش آمد درست است که با ریشه‌های صنعتی نشدن جامعه‌ی روسیه متولد شد اما از نظر من این به خودی خود علت نبود، عدم وجود تجربیات میدانی در حوزه‌ی نظریات اقتصادی و عدم توان تفکیک بین جامعه‌ی کمونیستی و جامعه‌ی سوسیالیستی کار را به آنجا کشاند، تا جایی که حتی در یک دوره پول را حذف کردند. از طرف دیگر در حوزه‌ی سیاسی به هیچ وجه شاهد اجرای سنترال دموکراسی نبودیم، شوراهای همگی مانند سندیکاها امروز تحت سلطه‌ی طبقه‌ی دولت بودند و علیرغم هزینه‌های بسیار در دوره‌ی استالین هرم وارونه‌ی قدرت، به جای قبلیش بازگشت. ما با نقد موشکافانه و البته هوشیارانه به تجربیات شوروی و چین می‌توانیم از این خطر عبور کنیم و البته فراموش نکنیم در فضای باز سیاسی و یک نظام به اصطلاح شیشه‌ای هست که طبقه‌ی اکثریت مولد ثروت می‌تواند حزب طبقه‌ی خودشان را انتخاب و حمایت کنند و این به تضمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، آزادی مطلق بیان و هنر و همچنین برابری بی‌قید شرط در حقوق، منابع و

یک نهاد دارای قدرت دولتی نیست بلکه راه حلیست برای حل مشکلات جهانی و رهایی اکثریت تحت ستم، اکنون نیروهای پیشرو مترقی در سراسر جهان پرچم دار این حرکت هستند و با وجود قلت تعداد در بعضی نواحی هنوز هم اصلی‌ترین چالش سرمایه داری با آنهاست، و پر واضح است که در صورت تشکیل یک بین الملل قوی شاهد عروج بسیار قوی آن خواهیم بود، کمونیسمی به روز شده که در صورت فراگیرتر شدن اشتباهات گذشته را تکرار نخواهد کرد.

3. در این میان خط فاصل شما با کمونیسم واقعاً موجود در زمان شوروی چیست و چه تضمینی وجود دارد که باز هم جامعه به همان سمت سیر قهقراپی حرکت نکند به مانند شوروی حرکت نکند؟
پریسا نصرآبادی: در سوال 2 جوابی داده شده

امیر محسن محمدی: من شخصاً با این اصطلاح خط فاصل موافق نیستم، اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی تنها در یک دوره است که تحت حاکمیت استالین قرار می‌گیرد و قبل و بعد از آن نه، شوروی حتی در زمان استالین به موفقیت‌های بزرگی رسید، بی‌سوادری ریشه کن شد، درصد زنان شاغل نزدیک به درصد مردان شد، شوروی به دومین تولید کننده‌ی صنعتی دنیا تبدیل شد و حتی در تیراژ مطبوعات رکورد تاریخ را شکست، مشکل با همه‌ی موجودیت شوروی نیست مشکل با نقض آزادی‌های بنیادی و بوروکراسی سازمان داده شده در زمان استالین است، مشکل شعار جامعه‌ی بی‌طبقه است در صورتی که در مقابل طبقه‌ی اکثریت مولد ثروت، طبقه‌ی دولت شکل گرفت: وقتی مالکیت منافع و ابزار تولید به جای پرولتاریا به دولت تحویل داده می‌شود

4. آیا با شرایطی که خاور میانه و منطقه مرکزی اوروسیا هم اکنون داشته و به بالاترین حد پیشرفت تکنولوژیک نرسیده است مخصوصاً کشوری مانند افغانستان موجبات آنرا فراهم نمی‌آورد که شرایطی همچون روسیه پیدا کرد؟

پریسا نصرآبادی: پاسخ این سوال شما را از آن طرف پاسخ می‌دهم و آن این که، گویا شما دلیل شکست خوردن انقلاب 1917 روسیه را در این می‌دانید که ضعیف‌ترین حلقه در کشورهای سرمایه داری بوده است و فرماسیون‌های تولیدی پیشاسرمایه داری و سرمایه داری کنار هم قرار گرفته بودند!

اگر بنا بر چنین تحلیلی بود تا به آخر لنین در کنار کائوتسکی و علمای عظام سوسیال دمکرات اروپا می‌ایستاد و از انحطاط آن‌ها نیر تاسی می‌کرد. که نکرد. و به درستی! و الان در نقطه‌ای از تاریخ ایستاده ایم که سرمایه داری کوره دهی را در دورترین نقطه دنیا از قلم نینداخته و همه جا بساط خودش را گسترده و از یک جا ماده خام تولید می‌کند، از یک نقطه نیروی کار ارزان و همه جا هم در سطوح مختلف بازار فروش کالای تولیدی دارد، از کالاهای بنجل تا با برندهای مشهور و اجناس مرغوب.

کشورهایی چون افغانستان که به محل منازعات امپریالیستی تبدیل شده اند، در رده کشورهای هاستند که در دسته بندی‌های روتین آکادمی‌های بورژوازی یافت نمی‌شود و آن هم "کشورهای عقب نگه داشته شده" است. کشورهای که در جنگ مداوم به سر می‌برند، چرا که باید تبعات رقابت‌های کشورهای امپریالیستی در مناطق مختلف را متحمل شوند. بنابراین وضعیت فعلی چنین کشورهای یک وضعیت تمحیل شده به آن‌ها و خوشایند دول امپریالیستی است. به این معنا ابداع، راه پیشرفت‌های به ویژه

فرصت ها خواهد بود .

بیش از وقوع چنین انقلاباتی محتوای استراتژی های سوسیالیستی توضیح داده شود. تنها راه برای پیروزی این آلترناتیو این است که بتواند قانع کند که توانایی آلترناتو بودن را دارد. همین کافی است.

امیر محسن محمدی: بله، حداقل اینکه بسیار بیشتر از گذشته می توان به یک انقلاب اصیل کارگری امید داشت، طبقه ی کارگر بسیار آگاه تر از گذشته است و امکان سرکوب ها و نسل کشی های خونین تا حدودی از سرمایه داری سلب شده است، البته در مقابل آن سرمایه داری به ابزار های دیگری متوسل شده است از جمله دولت های رفاه که البته در مقایسه با ابزارهای گذشته و مخصوصاً

سیاست قایق جنگی توپ دار بسیار غیر مکانیکی تر هستند و می توان در پرتو آگاهی بخشی به توده ها و بوسیله ی کارگران آگاه آنها را از کار انداخت. باید پذیرفت که به عنوان مثال اسلام گرایی در گذشته بسیار ریشه دار تر از اکنون بوده و در تمام لایه های اجتماعی نفوذ کاملی داشته، مطمئن باشید در گذشته، حال و آینده نیز دست بالا را در مقابل امپریالیسم همواره کمونیست ها خواهند داشت، دولتی اسلامی یا ناسیونالیستی که در اتحاد کامل با سرمایه داری وابسته و جهانی قرار دارد و شعار مبارزه با امپریالیسم را می دهد فقط در یک ژست سیاسی فرو رفته است .

در مورد جنگ سایبر دموکراسی نیز می توان گفت صرفاً نقش مخرب را علیه کمونیسم بازی می کنند چرا که وقتی اکثریت جوامع در نابرابری مطلق قرار دارند وقتی شکاف طبقاتی همچنان بیشتر می شود وقتی مولد ثروت همچنان استثمار می شود، دموکراسی در هر پوششی و با هر روشی بیشتر در نقش یک دارونما ظاهر می شود. روش گسترش آلترناتیو کمونیستی چیزی نیست که اینجا بتوان شرح داد، هزاران کتاب نوشته شده است و خوشبختانه در سطح تئوری بسیار قوی هستیم، جنبش کمونیستی حتی در صورتی که از نظر کمیت گسترش کمی پیدا کند اما از نظر آگاهی همچنان در حال رشد است، کارگران آگاه و نسل امروز کمونیست ها در تمام غشراه های اجتماعی حضور فعال دارند و هر روز کادرهای جدیدتری ساخته می شود، اما کماکان بزرگترین مشکل همان اتحاد کارگران جهان و جلوگیری از انشعابات پی در پی است، به همین دلیل اتحاد همه ی جریانات کمونیستی حداقل در سطح مناطق کماکان ضرورتی گریزناپذیر دارد.

با تشکر از حضور شما در مصاحبه نشریه گفتمان چپ



روند این مصاحبه در اشکال دیگر اما بر همین اساس با فعالین دیگر چپ هم صورت خواهد پذیرفت و همچنین از دیگر رفقای کمونیست که مایل به مصاحبه یا ارائه مطلب هستند می توانند از طریق ایمیل آدرس زیر با ما تماس بگیرند.

Gofteman.chap@gmail.com

5.طبق سوال بالا با شرایط موجود اکنون بر اساس سیر مادی تاریخ بر طبق اصول مارکسی آیا انقلاب سوسیالیستی کارگري آيا امکان پذير خواهد بود آن هم در شرايطي که هنوز جنبش هاي ارتجاعي از قبيل اسلاميست ها در مقابل امپرياليسم هنوز هم دست بالا را دارند و در برابر اين آلترناتيو ها از يك سو و تزهائي دموکراسي جنگ آل (جنگ هاي الکترونيکي، رسانه اي) دولت هاي غربي کمونيسم چگونه بايد به عنوان آلترناتيو رهايي بخش گسترش يابد

پریسا نصر آبادی: به نظر من سوال از این جهت خوب و به موقع است که می توان طی آن به روشنی و کوتاه به نکاتی اشاره داشت. چیزی که مارکس به تمام مارکسیست های پس از خودش یاد داد این بود که انقلاب پرولتری یا به تعبیری که شما گفتید انقلاب سوسیالیستی کارگری ضروری است. اما این ضرورت به هیچ وجه به طور خودبه خود، جدای از تحرک طبقه کارگر و بدون درجه معینی از تشکل یافتگی طبقاتی و سیاسی آن ممکن نیست. نکته اساسی دیگر بلاموضوعیت بودن بحث مرحله بندی انقلاب در دوران امپریالیسم است که به ویژه طی سالیان اخیر در حال پیچیده تر شدن هم بوده است. یعنی گرچه وقوع انقلاب در کشوری نظیر ایران با طرح شعار ها و خواست های دموکراتیکی نیز همراه خواهد بود، اما این ابدا به معنی این نیست که فاز انقلاب، دموکراتیک است و این یکی از محوری ترین مباحث ما طی سال های اخیر بوده است که وظایف دموکراتیکی که بورژوازی در غرب پیشرفته گاه آن را به عهده گرفته در کشورهایی چون ایران و در زمانه ما و با بورژوازی نوکر صفت و دلال مسلکی که طی دهه ها شکل گرفته، عملاً بر دوش طبقه کارگر است و از خلال مبارزه طبقاتی کارگران به کف می آید.

مساله اساسی دیگر این است که ممکن است ارزیابی ما چنین باشد که شرایط به لحاظ عینی در حال حرکت به سمت انقلابی شدن است. واضح است که در این حالت شرایط فقط پتانسیل انقلابی دارد و ابدا این گسستی در فضا ایجاد نمی کند. آنچه کیفیتاً شرایط را تغییر می دهد اضافه شدن عنصر ذهنی انقلاب و پیوستن آن به شرایط عینی انقلاب است و این چیزی نیست مگر ورود طبقه کارگر سوسیالیست به عرصه مبارزه برای محقق کردن انقلاب.

در غیر این صورت، چنانچه شرایط هم انقلابی شود و طبقه کارگر آماده نباشد، بخشی از بورژوازی اخراج شده از قدرت، سعی می کنند از این پانسیل برای اهداف خودشان بهره بگیرند و جنبش های اعتراضی و شور انقلابی معترضان و مخالفان را در نبود طبقه کارگر متشکل به انحراف می کشند.

بدون شک وقوع یک انقلاب سوسیالیستی و کارگری رخدادی عظیم است. از یک طرف مثل یک جرعه در انبار باروت به سرعت منفجر می کند و همه جا را در بر می گیرد و از طرف دیگر مقاومت عظیمی هم علیه آن سازمان داده می شود. امپریالیست ها و ایادی بنیادگرای ساخته و پرداخته خودشان از یکسو، و رژیم های خودکامه و استبدادی از سوی دیگر در برابر آن می ایستند. بورژوازی در تمام اشکالش علیه این واقعه بسیج خواهد شد. نبردی سهمگین رخ می دهد و بورژوازی تمام امکانات دیجیتالی و رسانه ای اش را به خدمت خواهد گرفت. اما باید به طور همه جانبه از

خطاب به کوتوله های فلسفه

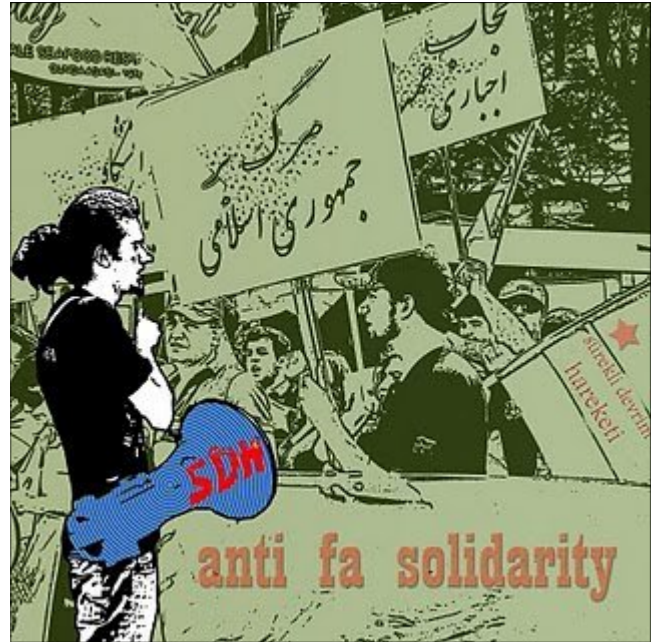
عابد رضایی

ریشه تمامی مسائل به مناسبات مادی و اقتصادی باز می گردد یا همان واقعیت و این چنین است که نظریات مارکس شامل ساطور کور قضایی این فرد نمی گردد.

جزئی گویی های مارکس و نقدش بر اساس واقعیت بر بورژوازی مخصوصاً در کتاب سهمگین اش یعنی کاپیتال و درک عینی اش از مسائل و نقدي بر اساس این نوع دیدگاه حاکی از آن است که وی بیش از هر چیز چشم خود را باز کرده و بر اساس عینیات درکی عمیق یافته و بر روی آن نقدي بر واقعیت موجود دارد که خود این واقعیت به واقع حقیقی نیست و واقعی است فروخورده به واسطه ایده آلیسم حاکم که دستگاه اعمالش را دولت معرفی می نماید که لنین در کتاب دولت و انقلاب خود تفکرات این چنینی را زیر ضرب فلسفه مارکسیستی اش نابود می کند و اما دیدگاه قضایی بیشتر نارسیتی است تا مارکسیستی.

اما بحث من با قضایی از درک مارکس نسبت به حقیقت گشوده می شود که آن را بدین گون فرموله می کند:

واقعیت + قدرت = حقیقت



اما این فرمول را باید از دید مارکسیستی جز به جز هم بررسی کرد تا بحث بیشتر شکافته شود یعنی ما تعریف را هرکدام جداگانه بررسی کنیم

برای مثال انسان واقعاً در دنیا موجود است اما از آن زمان آنرا حقیقی می نامیم که قدرت وی نیز توأم با وی موجود باشد یک انسان مرده واقعاً موجود است اما حقیقتاً موجود نیست چرا که قدرت خود را از دیگر از کف داده است پس حقیقت ایده آل نیست بلکه نتیجه کاتالیز و اقییات مادی و قدرت (کاتالیزور) های برخاسته از آن بوده است و خود بالقوه یک ماتریال می تواند باشد.

برای اثبات این حرف باید اشاره ای داشت به تحولات عمیق تولیدی و اجتماعی باز هم برای نمونه و اثبات گفته هایم انقلابات صنعتی و بورژوازی بهترین و قابل درک ترین نمونه است اما نچندان کامل زیرا که بحث ما بر دگم های بورژوازی قرار گرفته است.

در دوره های پایانی نظامات فنودالی جهان در یک دو راهی به سر می برد یا پیروزی انقلاب به واسطه ی قدرت های بورژوازی که واقعیت آنرا سیستم تولیدی پیشرفته و عدم پاسخ گویی سیستم تولید دهقانی ایجاب می کند یا از هم گسیختگی نظام که به بهای قحطی های چند صد سال و جان انسانها تمام می شود، ذاتاً در چنین شرایطی با وجود نیرو های (قدرت) تغییر بر اساس واقعیت موجود که تنها یک راه اساسی باقی می ماند که آن هم نابودی ایده آلیسم است که زاده مناسبات تولیدی و مالکیت بوده که به شکل ارگانهای قهری برای حفظ شرایط موجود به نفع مالکین عروج می یابد و آن هم

چند ماه پیش انتشار مطلبی توسط یکی از شارحان جدید پست مارکسیست به نام امین قضایی توجه من را جلب نمود که ذهن را کاملاً مخدوش می کند و ایشان از جمله در مقام نقد لنین و مارکس بر آمده و می گوید:

"از ماخ تا فوئرباخ از مارکس تا لنین همگی نشانه را اشتباه رفته بودند، دگم بورژوازی ایده آلیسم آن نیست، بلکه واقعیت گرایی آن است."

البته من اینجا در مقام دفاع از ماخ و فوئرباخ نیستم ولی نتیجه مطالعاتم در مارکسیسم این وظیفه را به من محول کرد تا پاسخ این رفیق پُست مارکسیست را بدهم.

ابتدا که این فیلسوف ظاهراً مارکسیست تازه به دوران رسیده در گام اول با استفاده از ادبیات فیلسوفان پسامدرن و ایجاد محملی در درون جمله با اشاره به عادت قربانی واقع شدن توده های انسانی و نقد این چنینی و نشان دادن جسارت خود، سعی بر آن دارد تا در تفکر با چنین جملات پیچیده ای که خاصه فلاسفه پسامدرن است خود را با نقد اشخاص مذکور در جمله در رتبه ای بالاتر قرار دهد و سعی بر تعمیم نظرات خود در درون فلسفه مدرن به عنوان یک مارکسیست چیزی را به آن اضافه نموده باشد حال اینکه بحث این چنینی ایشان در فضای گم شده مطالعاتی ایران حرفی نه چندان جدید اما در غرب و وفور فلاسفه کاغذی این چنینی حرفی پوسیده است.

اما در گام دوم می پردازیم به این نکته که چگونه مارکس دگم بورژوازی را ایده آلیسم آن اعلام می دارد کما اینکه در نزد مارکس

انقلاب است:

ساخته اند.

یعنی نابودی قدرت توسط قدرت

بدینسان بورژوازی واقعیت گرا نبوده زیرا یا خود آن را با تفکر

اما کدام قدرت؟

خود بر اساس منافع اش می سازد که در ترکیب جامعه او ساختار

درت برای تغییر اساساً قدرتی ایده آلیستی و دگم نبوده، زیرا که نه برآمده ای است از:

تنها خواهان حفظ شرایط موجود نبوده بلکه خواستار نابودی و ایده آلیسم+قدرت = امرواقع = نابودی واقعیت

دیگرگونی وضعیت است، زیرا زاده واقعیتی است که تاب حفظ امر که یا در ادامه قدرت را تماماً در جهت نابودی واقعیت به کار می

واقع را ندارد و می خواهد به عنوان یک کاتالیزور نقش ایفا نموده و بندد تا آن جا که نیروی اجتماعی قدرت تغییر (کارگر) به مثابه یک

حقیقت را دست یازد اما درست در همین هنگام پیروزی انقلاب این ساختار همگون (طبقه) دیگر محو می شود.

چنینی است که بورژوازی هم گورکنان خود را از دل خاک بیرون بدین شکل دگم بورژوازی نه واقعیت گرایی که ایده آلیسم سازنده

می کشد و هر لحظه که از عمرش می گذرد و وجود نیروها و قدرت های تغییر بدون ساختار است و تا بدان جا پیش می رود که

قدرت های تغییر را بیشتر در جامعه زاده خود احساس می کند تفکر خود را به عنوان واقعیت به واسطه قدرت جدا از واقعیت به

دست به ساختن دستگاه های ایده آلیستی برای شرایط موجود زده و خورد جامعه داده و تفکرش به عنوان قدر مطلق واقعی در جامعه

از یک نیروی انقلابی به عنوان یک ایده آلیستی دگم عروج یافته و در پذیرفته می شود، اما این واقعیت سازی کاذب بر اساس شناسایی

جهت حفظ نظام که ضامن منافع آن است، باید که افول یابد و چنین مادیات جامعه و نیروهای ماحصل آن است.

است که روز به روز بر دامنه دستگاه تبلیغات و حفظ ایده آل های امین قضایی که انسانی فیلسوف ماب است دایره تفکر این چنینی اش

خود می کوشد که زندان ها و رسانه های گوناگون آن نمونه آن در جایی شکل می گیرد که تفکر ظاهراً مارکسیستی اش هم خود را

از طبقه کارگر، این نیروی سازمان یافته ضد سرمایه داری جدا از طبقه کارگر،

اما مارکس خود قبل از آن که امین قضایی بداند نقد بر ایده آلیسم را کرده و شکلی فرا واقعیت هم چون دولت پیدا کرده است و در این

بر پایه واقعیت ای گذاشته که قدرت تغییر خود را نیز بالقوه دارد صورت است که نقدش را بر لنین و مارکس چنین ارائه می دهد.

یعنی انقلاب کارگری که ابتدا باید برای رسیدن به حقیقت زمان حال اما همچنان هم بنا بر تفکر ایده آلیستی و بلانکیستی اش که طبقه

در مناسبات تولیدی یعنی رسیدن به جامعه کمونیستی دستگاه کارگر در آن جایی ندارد و اساس تغییر جامعه را بر روی نیروهای

دگماتیک آن را که از واقعیت به دور بوده و بر اساس حفظ منافع بی ساختار و غیر واقعی از جمله جنبش نامعلوم سرنگونی طلبی به

بورژوازی کاملاً ایده آلیستی است را نابود نماید و شما می توانید در رهبر جریان مطبوع ایشان قرار می دهد و اما این جنبش معرفی

این مورد برای کسب آگاهی های بیشتر به چه باید کرد لنین مراجعه شده برای نابودی سرمایه داری را که اساساً غیر واقعی بوده مگر با

حضور و به رهبر طبقه کارگر توسط منصور حکمت را خجولانه کنید.

اما در قسمت دوم باید بپردازیم که اصولاً هدف نویسنده از این جنبش های رهایی بخش می خواند.

جملات قصار چیست؟

ایشان در زمان حال هر چه که می بافت تارهای پوسیده تئوری های

جمله مذکور این نکته را به ذهن متبادر می کند که گویا در نزد شکست طلبانه حکمت است در طرحی دیگر اما این خیال پردازی ها

مارکس ایده آلیسم و واقعیت در برابر همدیگر قرار می گیرند حال و ایده آلیسم سازی ها در عملکرد احزاب چند پاره کمونیسم کارگری

آنکه واقعیت موجود را ایده آلیسم برخواسته از منافع یک اقلیت حکمت عدم کارکرد خود را به اثبات رسانده است.

استثمارگر جامعه ساخته و می سازد اما این واقعیت تا بدانجا به

واسطه ایده آلیسم به پیش می رود که تضادهای عمده و بحران ها که پس اصلاً سعی نکنید در قامت یک فیلسوف کوتوله این حرافی های

زمان انقلابات است فرانسویده و آنجا که در خطر سقوط قرار می ضد تغییر رادیکال را به اسم کمونیسم به خورد جامعه دهید کنار

گیرد دگم خود را نمایان می کند هر چند که سیستم باید واقعاً به بکشید و هم پیمانی خود را با نیروی متحجر سلطنت طلب ها و

سمت نابودی و انحلال برود دستگاه های سرکوب خود را نمایان تر حجاریان ها را علنی کنید.

کرده و از این پس تماماً واقعیت (بدنه نیروهای تغییر) در سویی و

اما ایده آلیسم و قدرت در سویی ای دیگر یکسر از واقعیت جدا مانده اگر خجول هستید بگویید تا ما برایتان افشا کنیم.

و برای بقای قدرت سعی بر تضعیف واقعیتی می کنند که خود